

تداوم اعتراضات کارگران

بر متن تشدید فقر و فلاکت اقتصادی

گرانی و تورم افسارگسیخته در ایران بیداد می کند، تازه ترین داده های مرکز آمار جمهوری اسلامی در رابطه با افزایش قیمت ها و موج تورم نه تنها کاهشی نشان نمی دهد بلکه با شتاب بیشتری پیش می رود. بنا به این آمارها، نرخ تورم نقطه به نقطه که در دسامبر ۲۰۲۵ حدود ۵۲.۶ درصد بوده، اکنون به ۸۸.۶ درصد رسیده است. ادامه تنش های نظامی جمهوری اسلامی با دولت آمریکا طی چند ماه اخیر در منطقه و تداوم تحریم های بین المللی نیز بحران اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی را تشدید کرده اند. در چنین شرایطی هزینه های مستقیم و غیر مستقیم جنگ در کنار دیگر هزینه های اضافی و تبلیغاتی رژیم از جمله اختصاص هزینه حدود یک میلیارد دلاری تشییع و تدفین جنازه علی خامنه ای نیز بر دامنه این بحران خواهد افزوده و کسری بودجه دولت را نیز که بیش از یک تریلیون تومان بوده، بازهم افزایش خواهد داد. بدون شک تبعات تشدید بحران اقتصادی، زندگی و معیشت کارگران و دیگر اقشار تهیدست جامعه را نیز بیش از پیش در تنگنا قرار داده و حجم و تعداد بیشتری از اقلام غذایی را از سفره آنان حذف کرده است. قابل ذکر است که بحران اقتصادی کنونی تنها محصول شرایط جنگی نیست و ریشه در بیش از چهار دهه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، رانت خواری و فساد نهادینه شده در کل ارکان حکومت اسلامی دارد.

تأثیرات چنین بحرانی بر روند تولید در بسیاری از کارخانه ها و مراکز تولیدی در بخش های مختلف که بعد از جنگ سرپا مانده اند نیز تأثیر گذاشته و وضعیت معیشتی کارگران را بحرانی تر کرده است. طبیعی است که در چنین شرایطی در درجه اول این کارگران هستند که از جانب سرمایه داران به بهانه های گوناگون بیکار و یا اخراج می شوند؛ پرداخت دستمزد و مزایایشان به تأخیر می افتد؛ حق بیمه شان داده نمی شود و سرمایه دار و کارفرما در مواردی آنان را عملاً مجبور به انجام کار با دستمزدهای کمتری هم می کنند.

با این حال و به رغم تداوم شرایط نه جنگ



بیانیه های

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

توازن قوای جدید

و وظایف جنبش کارگری!

بحران های بنیادی جامعه

حل نشده است!

...

جنگ ویرانگر و موقعیت و
ماهیت اپوزیسیون جنگ طلب

جنگ، سیاست، تشکل! (۴)



۱۸ تیر یادآور

جنبش پرشکوه دانشجویان

در سایه جام جهانی فوتبال:

تشدید سرکوب مهاجران و بازتولید نظم امپریالیستی



چرا بورژوازی خاورمیانه حامل دموکراسی نیست؟

رفع تحریم های اقتصادی به معنای بهبود زندگی کارگران نیست!

///

ابعاد فاجعه بار مرگ های خاموش کارگران در محیط های کار

ضرورت وحدت فعالین رادیکال و سوسیالیست

جنبش کارگری حول راهبرد سوسیالیستی



جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193
0046760854015
004799895674
00436601195907

تماس با
کمیته تشکیلات
دلال شهرها

komite.shahrha@gmail.com

شهرها، تجمعات اعتراضی برپا کردند و با سردادن شعارهایی خواهان تحقق مطالبات خود شدند.

در عرصه جنبش دانشجویی نیز شاهد تحرک تشکل دانشجویان پیشرو تحت عنوان "فراخوان عمومی برای اقدام در سطح کشوری و بین‌المللی"، در حمایت از دانشجویان تحت سرکوب رژیم اسلامی بودیم. این تشکل از همه نهادها، جمعها و فعالین دانشجویی خواست که در اقدام فوری برای جلب توجه به سرکوب گسترده جنبش دانشجویی توسط حکومت اسلامی دست به انتشار بیانیه‌های اعتراضی و جمع آوری و مستندسازی و انتشار آمار سرکوب دانشجویان بزنند. این تشکل دانشجویی فراخوان مزبور را فریاد خشم علیه حکومتی نام برده که اعتراضات دانشجویان و جامعه ایران را به وحشیانه‌ترین شکل ممکن سرکوب کرده است.

اعتصابات کارگران و اعتراضات دیگر اقشار جامعه در حالی صورت می‌گیرند، که جمهوری اسلامی و دولت آمریکا تنش در منطقه حساس و استراتژیک خلیج را با هزینه‌های سنگین همچنان ادامه می‌دهند. جمهوری اسلامی هزینه کلان جنگ و تنش را از سفره کارگران و مردم زحمتکشی می‌پردازد که در ایران محتاج نان شب برای خانواده‌شان هستند. در حالی که هزینه سبد معیشت یک خانواده سه نفره به بالای ۷۰ میلیون تومان در ماه رسیده، کارگران هیچ امیدي ندارند که تحت حاکمیت رژیم ورشکسته و فاسد جمهوری اسلامی، بهبودی در اوضاع معیشتی آنان ایجاد گردد. اما کلید رهایی از این اوضاع فاجعه بار و از دست رژیم جنایتکار اسلامی تنها در دست خود کارگران است. فعالان و پیشروان سوسیالیست جنبش کارگری با تلاش برای شکل دادن به رهبری سراسری بر متن مبارزات جاری، تلاش برای سازمانیابی کارگران و همراه کردن دیگر فعالین جنبشهای اجتماعی، می‌توانند افق روشنی برای سرنوشت یکباره جمهوری اسلامی و خلاصی از آن و استقرار یک حاکمیت شورایی پیش روی کارگران و دیگر تهیدستان جامعه قرار دهند.



نه صلح و نظام سرکوب سیستماتیک رژیم اسلامی، کارگران در مقابل این تعرضات لجام گسیخته، دست روی دست نگذاشته و در بخشهای گوناگون صنعتی و خدماتی دست به اعتصاب و اعتراض زده‌اند. از جمله کارگران کارخانه پشم‌بافی ایران برگ رشت، در اعتراضات ۶ روزه تجمعات اعتراضی برپا کردند. آنان در مقابل در این کارخانه با بتر بزرگی در دست اعلام کردند که خواهان پرداخت ۱۹ ماه حقوق عقب افتاده، ۴۲ ماه بیمه پرداخت نشده و پایان بلاتکلیفی و بازگشت به کار هستند. آنها اعلام کردند که هیأت مدیره و سهامداران باید جوابگوی ما باشند. با وجود این هنوز از جانب آنان پاسخی به کارگران داده نشده است. این در حالی است که کارخانه تعطیل نبوده و محصولاتش به فروش رفته و درآمد نیز داشته است، اما مطالبات کارگران پرداخت نشده است.

کارگران گروه صنایع کیش چوب نیز از عدم پرداخت پنج ماه حقوق و سه ماه حق بیمه کارگران خبردادند که مشکلات معیشتی فراوانی برای آنان بوجود آورده است. کارگران کارخانه پوپانخ ایلام در شهرک صنعتی ششدار نیز که به بهانه کمبود مواد اولیه و رکود بازار از اول فروردین تعطیل شده است، نسبت به معوقات مزدی و بلاتکلیفی و ممانعت از ورود آنان به کارخانه تجمع اعتراضی برپا کردند. از سوی دیگر کارکنان مراکز بهداشت و پرستاران و کادر درمانی در تهران و تبریز نیز با تجمع اعتراض در مقابل دانشگاه علوم پزشکی تبریز و سازمان اداری و استخدامی در تهران خواهان پاسخگویی مسئولان حکومت به خواست و مطالباتشان از جمله بهبود وضعیت معیشتی و عدم تبعیض در پرداخت حقوق خود شدند. کارگران کارخانه‌های مخابراتی شیراز هم نسبت به عدم پرداخت مطالبات مزدی و حق بیمه خود معترض هستند. در تعدادی دیگر از کارخانه‌ها و مراکز کار و تولید در دیگر شهرهای ایران نیز کارگران اعتصابات و تجمعات اعتراضی برپا داشته‌اند. علاوه بر این موارد، طی هفته گذشته پرستاران و کادر درمانی در تبریز و تهران؛ شمار زیادی از بازنشستگان مخابرات در تهران، اصفهان، سنندج، کرمانشاه، رشت و دیگر شهرها، در مقابل ساختمان اداره مخابرات این





بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

توازن قوای جدید و وظایف جنبش کارگری!

بحران های بنیادی جامعه حل نشده است!

عمیق تر باشد، امکان گذار از استبداد و دستیابی به آزادی، برابری و حاکمیت شورایی نیز بیشتر خواهد شد. آینده طبقه کارگر ایران نه در واشنگتن و تل آویو تعیین می شود و نه در اتاق های بسته حاکمیت رژیم اسلامی. آینده کارگران با سازمانیابی، همبستگی و مبارزه مستقل آگاهانه و در اتحاد با جنبشهای اجتماعی دیگر ساخته خواهد شد.

در چنین شرایطی، فعالین چپ و سوسیالیست جنبش کارگری وظیفه ای تعیین کننده بر عهده دارند. آنان به کمک احزاب کمونیست و از جمله شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست باید موانع نظری و تشکیلاتی همکاری و اتحاد خود را از میان بردارند و به نیرویی متحد، متشکل و سازمان یافته تبدیل شوند. یک شبکه سراسری از رهبران اعتصابات و اعتراضات کارگری ایجاد کنند تا هم تشکیل تشکلهای مستقل کارگری در محیط کار را در محور مبارزات خود قرار دهند و هم زمینه ساز سازماندهی هماهنگ اعتراضات و اعتصابات فراتر از یک کارخانه شوند. در این دوره با برجسته کردن خواسته ها و شعارهای متحد کننده علیه فقر، بیکاری، سرکوب، اعدام و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی بیشترین اتحاد و همگامی بین جنبش کارگری و جنبش اعتراضی توده ای را ایجاد کنند. پیروزی مبارزه علیه رژیم اسلامی در گرو گسترش همبستگی و اتحاد جنبش کارگری با جنبش های زنان، دانشجویان، مبارزه با ستم ملی، معلمان، بازنشستگان و جنبش محیط زیست است. ایجاد پیوند سازمان یافته بین فعالین و تشکلهای جنبش کارگری با این جنبشها شرط ضروری سازماندهی اعتراضات و اعتصابات سراسری برای برپایی نظامی است که مطالبات همه این جنبشها را برآورده کند.

زنده باد تشکلهای مستقل کارگری
سرنگون باد رژیم سرمایه داری
جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

۱۷ تیر ۱۴۰۵ - ۸ ژوئیه ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

کارگر و زحمتکشان استوار بوده است. از همین رو، دیکتاتوری، آپارتاید جنسیتی علیه زنان، ستم ملی، کاهش دائمی دستمزدهای واقعی، کاهش ارزش ریال، گرانی، بیکاری، گسترش فقر، بحران مسکن و نابودی محیط زیست همچنان پابرجا خواهند ماند. این واقعیت، زمینه مادی دور تازه ای از مبارزات طبقاتی و اجتماعی را فراهم خواهد کرد.

دوران پیش رو، دوره تعیین جایگاه نیروهای اجتماعی و طبقاتی در توازن قوای جدید است. رضا پهلوی و فاشیستهای سلطنت طلب نشان دادند که فاقد پایگاه اجتماعی لازم برای ایفای نقشی تعیین کننده اند و شکست اتکا به ارتش اسرائیل و آمریکا، شانس آنها را برای کسب قدرت از بین برد. اصلاح طلبان نیز همچنان بدنبال راه حل شکست خورده اصلاح و یا بازسازی جمهوری اسلامی هستند. در مقابل، جنبش های طبقاتی و اجتماعی - کارگران، زنان، دانشجویان، رفع ستم ملی، معلمان، بازنشستگان همچنان بزرگترین نیروی بالقوه تغییرات انقلابی در جامعه ایران هستند. در میان این نیروها، طبقه کارگر جایگاهی ویژه دارد. این جایگاه نه از برتری اخلاقی، بلکه ناشی از موقعیت این طبقه در تولید اجتماعی است. طبقه کارگر تنها نیرویی است که با سازماندهی اعتصابات سراسری می تواند چرخه تولید، حمل و نقل، انرژی، خدمات و اداره کشور را متوقف کند و توازن قوا را به سود مردم تغییر دهد. اما این ظرفیت تنها زمانی بالفعل خواهد شد که جنبش کارگری از محدوده مطالبات مختص طبقه خود فراتر رود و خود را پرچمدار مبارزه همه ستمدیدگان جامعه بداند. دفاع از آزادی های سیاسی، حق تشکل، حق اعتصاب، آموزش و درمان رایگان، برابری کامل زنان، رفع ستم ملی و حفاظت از محیط زیست، همگی اجزای جدایی ناپذیر برنامه یک جنبش کارگری مدعی قدرت است.

با پایان جنگ مبارزه مردم ایران وارد مرحله تازه ای میشود. مرحله ای که نه منتظر نتایج مذاکرات می مانند و نه به ارتش آمریکا و اسرائیل امید می بندند؛ بلکه مرحله سازماندهی نیروهای طبقاتی و اجتماعی برای تغییر توازن قوا به سود اکثریت مردم است. هر اندازه جنبش کارگری سازمان یافته تر، متحدتر و پیوند آن با دیگر جنبش های اجتماعی

دو جنگ اسرائیل و آمریکا با جمهوری اسلامی توازن قوای سیاسی در ایران را دستخوش تغییر کرد اما هیچیک از تضادهای اساسی جامعه را برطرف نکرد. خیزش دیماه ۱۴۰۴ نشان داد که اکثریت مردم ایران خواهان پایان عمر جمهوری اسلامی هستند. مراسم چهلیم جانباختگان و نیز بروز مجدد جنبش دانشجویی شاهی بود که سرکوب خونین اعتراضات نیز مردم را از راهی که از دیماه ۹۶ آغاز کرده اند، منصرف نکرده و شکاف میان مردم و حکومت نه یک شکاف مقطعی، بلکه شکافی تاریخی، فرهنگی و ساختاری است.

حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، روند جنبش انقلابی مردم را متوقف کرد، اما آن را از میان نبرد. جنگ و حمایت رضا پهلوی و سلطنت طلبان از حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، فضای سیاسی را به سود جمهوری اسلامی تغییر داد، اعتراضات و اعتصابات را به تعویق انداخت و به حکومت امکان داد تا به بهانه جدید "عوامل اسرائیل" کشتار و اعدامها را ادامه دهد. با این همه، جنگ توانست موقعیت جمهوری اسلامی را نزد مردم ایران بهبود دهد. پروژه «تغییر رژیم از بیرون» با شکست روبه رو شد. حمله نظامی اسرائیل و آمریکا جمهوری اسلامی را سرنگون نکرد. سلطنت طلبانی که موجودیت سیاسی خود را به مداخله ارتش اسرائیل و آمریکا گره زده بودند، بیش از هر جریان دیگری آسیب دیدند. تجربه اخیر نشان داد که آزادی مردم ایران نه از مسیر جنگ و بمباران، بلکه تنها از مسیر مبارزه آگاهانه و مستقل اتحاد جنبشهای طبقاتی و اجتماعی به رهبری جنبش کارگری به دست خواهد آمد.

ممکن است جمهوری اسلامی از طریق مذاکره بخشی از فشارهای خارجی را کاهش دهد، صادرات نفت را افزایش دهد یا بخشی از منابع مالی بلوکه شده را آزاد کند، اما هیچیک از این تحولات، گسل بین مردم و رژیم را برطرف نکرده، و بحران های بنیادی جامعه ایران حل را نخواهد کرد. اوضاع غیر قابل تحمل کنونی، صرفاً محصول تحریم با جنگ نیست؛ بلکه نتیجه بیش از چهار دهه حاکمیت نظامی است که بر استبداد سیاسی، سرمایه داری هار و بدون افسار، فساد ساختاری، سرکوب تشکلهای مستقل کارگری و انتقال بار بحران اقتصادی بر دوش طبقه



بیانیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست جنگ ویرانگر و موقعیت و ماهیت اپوزیسیون جنگ طلب!

۳- مجاهدین خلق

موضع سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت در قبال جنگ دوگانه بود. از سویی شعار "رژیم چنج" سر می دادند و حمله اسرائیل به مواضع هسته ای و نظامی رژیم را "آغاز فصل جدیدی" برای تضعیف جمهوری اسلامی دانسته اند؛ از سوی دیگر شعار "نه جنگ نه مماشات" سر می دادند و طرفدار فشار حداکثری به رژیم بودند. سازمان مجاهدین اگرچه مانند سلطنت طلبان و ناسیونالیست های کرد، طرفدار صریح الهجه حمله نظامی نبود، اما جنگ را فرصتی برای سرنوشتی می دید و در رقابت با سلطنت طلبان با لابیگری میان دست راستی ترین جناح های هیئت حاکمه آمریکا برای پذیرفته شدن بعنوان "آلترناتیو" تلاش می کرد.

۴- جنگ طلبان مدعی چپ

در حاشیه دو اردوگاه اصلی جنگ طلب، برخی از گرایش های مدعی چپ نیز مواضع مشابهی در دفاع از جنگ داشتند. آنها به بهانه "مبارزه با جمهوری اسلامی" بطور ضمنی و بعضاً علنی از جنگ حمایت کرده و حتی در آن "انقلاب" را جستجو می کردند. همانند "حزب کمونیست کارگری ایران" که البته صرفاً به این حزب محدود نیست و طیفی از محافل و شخصیت ها را دربر می گیرد. این جریان و دیگر مدافعان خجول، هنوز هم به "ثمرات" جنگ، امیدوارند. این مدعیان چپ که در خیزش انقلابی ۱۴۰۱ با اتخاذ سیاست پوپولیستی "همه با هم" و اینکه ما "اپوزیسیون اپوزیسیون نیستیم"، همکاری و صف مشترک با سلطنت طلبان فاشیست را توجیه می کردند، در جنگ اخیر نیز عملاً با اتخاذ سیاست استقبال از جنگ، در کنار جریان رضا پهلوی و سایر جنگ طلبان قرار گرفتند.

ب: ناسیونال - شوونیسم و مؤتلفین متفرقه در دفاع از جمهوری اسلامی و "دفاع از ایران"

بخشی از ناسیونال - شوونیسم "وطن پرست"، پرچم دفاع از حاکمیت اسلامی در حال جنگ را تحت عنوان کاذب "دفاع از میهن"، "دفاع از ایران" و "دفاع از تمامیت ارضی" به دست گرفت. این جریان تلاش کرد، جامعه را حول اهداف حکومت

مختلف را هم در بر گرفت. اما سلطنت طلبان و لایه فالانژ و فاشیست آن به رهبری رضا پهلوی در این دوره، میدان دار طرفداری از این جنگ ارتجاعی شدند. شوونیست ها و ناسیونالیست های متعصبی که شعارهای "تمامیت ارضی" از زبانشان نمی افتاد، و به میلغان تمام وقت و بی اختیار ارتش آمریکا و اسرائیل بدل شدند. با فرود هر بمبی بر سر مردم و فرزندان شان از خود بیخود شدند، در خیابان ها رقصیدند و از ویرانی جامعه و کشتار مردم دفاع کردند. امروز نیز به آتش بس و "تفاهم نامه" معترضند و خواهان "پایان کار" توسط ترامپ و نتانیاهو هستند. این خط منحط مدافع پرشور جنگ و جنگ طلبی، وقیحانه با انفجار بمب ها، بر خاکستر ویرانی ها، قتل عام کودکان و مردم غیر نظامی در خیابان های اروپا و آمریکا جشن گرفتند. با این همه، به رغم پمپاژ و باد کردن رسانه ای و حمایت مالی، مورد وثوق آمریکا و دولت های غربی قرار نگرفت و اکنون با آتش بس شکننده و آغاز مذاکره، احساس شکست و افسردگی سیاسی در میان این طیف بالا گرفته است. پروژه رضا پهلوی و ناسیونالیسم فالانژ فاشیست بار دیگر ناکام ماند.

۲- ناسیونالیسم کرد و "هم پیمانی" شش جریان ناسیونالیست کرد

احزاب و سازمان های ناسیونالیسم کرد که همواره استراتژی حاکمیت از بالای سر مردم را داشته اند، در جنگ اخیر نیز با وجود تفاوت هایی، عملاً همگام و همسو با آمریکا و اسرائیل اعلام آمادگی کردند که در این جنگ ویرانگر شرکت کنند. ناسیونالیسم کرد و نفوفاشیست های سلطنت طلب، در عین اختلاف با هم، هر دو مؤتلف ترامپ و نتانیاهو هستند، و هر دو آماده اجرای هر نوع دستورند. رضا پهلوی در باد ترامپ و نتانیاهو و "کمک در راه است"، علیرغم اطلاع از دستور تیر و کشتار برای ۱۸ و ۱۹ دیماه، فراخوان داد و مردم را جلوی گلوله فرستاد. سران ناسیونالیست کرد هم به عنوان نماینده خود گمارده "مردم کردستان" گفتند؛ اگر آمریکا حمایت کند هزاران جوان اسلحه بدست می گیرند. این موضع جنگ طلبانه، علاوه بر اینکه به درستی از سوی نیروهای چپ انقلابی کردستان، نهادها و تشکل های اجتماعی، کارگران پیشروی کردستان و سراسر ایران به شدت مورد نقد و افشا قرار گرفت، درباره تبدیل کردستان به باتلاق جنگ ارتجاعی نیز هشدار دادند.

وقوع جنگ ماهیت سیاسی - طبقاتی و مواضع احزاب و سازمانها را هر چه بیشتر عریان می کند. به عبارت دیگر رویکرد، سیاست و اتخاذ تاکتیک برخورد به هر جنگی در طول تاریخ معرف جریانانی بوده است که اهداف اجتماعی متفاوتی را نمایندگی کرده اند. جنگ جاری میان دولتهای آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی نیز یکی از تند پیچ های تحولات کنونی جهان و منطقه است که مواضع احزاب و جریانات را هر چه بیشتر برملا کرد و جلوی چشم عموم مردم قرار داد. طی دو دوره جنگ، بخصوص با آغاز جنگ ۴۰ روزه، جامعه با عروج مواضع جنگ طلبانه گرایشات مختلف درون حکومت و محور مقاومتی های حاشیه حکومت و میان نیروهای اپوزیسیون از جمله سلطنت طلبان، بخشی از جمهوریخواهان پرو غربی و احزاب و جریانات ناسیونالیست کرد، روبرو شد. در نقطه مقابل این جریانات جنگ طلب، نیروهای چپ و کمونیست، تشکل های کارگری و گرایشات مترقی جنبش های اجتماعی با مواضع انقلابی و ضد جنگ قرار گرفتند.

در جنگ اخیر، نیروهای بعضاً متضاد بورژوازی و ناسیونالیستی با نقطه عزیمت های مشترک، همسو در اهداف جنگ طلبانه بودند. در عین حال جملگی علیه روند برآمد توده ای و سرنوشتی خواهانه عمل کردند. اپوزیسیون جنگ طلب تماماً به رژیم اسلامی نیرو داد. کارنامه احزاب و نیروهای سیاسی در دوره جنگ، یک شاخص اساسی جمع بندی جامعه و جنبش های اجتماعی در دوره حساس کنونی و یک راهنمای عمل سیاسی برای دور آتی جدال با جمهوری اسلامی است.

در تمام چهار ماه گذشته از جمله جنگ ۴۰ روزه دو اردوی عمده جنگ طلب در مقابل هم قرار گرفتند؛ الف: سلطنت طلبان و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و ائتلاف ۶ جریان ناسیونالیست کرد و مؤتلفین متفرقه در دفاع از حمله نظامی ارتش های آمریکا و اسرائیل. ب: ناسیونال - شوونیسم "وطن پرست" و مؤتلفین متفرقه در دفاع از جمهوری اسلامی و "دفاع از ایران".

۱- سلطنت طلبان

در این دوره، حمایت از جنگ ارتجاعی و بمباران های آمریکا و اسرائیل، فقط به سلطنت طلبان محدود نماند؛ بلکه بستر اجتماعی وسیع تری با لایه های

و مشخص‌تر از آن حول اهداف جنگ طبقه بورژوازی اسلامی بسیج کند. به ابراز وجود در دفاع از سیاست‌های جنگ‌طلبانه میدان دهد و متقابلاً هر صدای مخالفی را بعنوان "جاسوس بیگانه" خفه کند. این بستر، متحدین داخلی، منطقه‌ای و جهانی دارد. بعنوان مثال اردوگاهی‌های سابق که در تقابل میان قدرت‌های سرمایه‌داری، حول محور چین و روسیه علیه آمریکا و مؤتلفینش ایستاده‌اند. بخشی از ناسیونالیست‌های موسوم به "لیبرال و سکولار" دوآتشه‌تر از اینها، و محور مقاومتی‌ها از سیاست‌های جنگی جمهوری اسلامی تحت عنوان "دفاع از ایران" ظاهر شدند.

پیروان "ضد امپریالیست" ارتجاعی همسو با جمهوری اسلامی!

در حاشیه جریانات اصلی جنگ طلب، پیروان "ضد امپریالیست" ارتجاعی نیز عملاً همسو با اهداف جنگی جمهوری اسلامی بودند. بخشی از جریانات سنتی چپ در اروپا و سایر نقاط جهان، در این جنگ ارتجاعی علیه دولت‌های آمریکا و اسرائیل و نقش ضلع سوم این جنگ، یعنی جمهوری اسلامی را نادیده می‌گیرند و عملاً در کنار جمهوری اسلامی می‌ایستند؛ از حق حاکمیت جمهوری اسلامی، در مواجهه با آمریکا و اسرائیل، از ارتجاع "محور مقاومت" و متحدین منطقه‌ای و جهانی‌اش نیز دفاع می‌کنند. در اپوزیسیون ایران و ایرانیان خارج کشور افراد و محافل مختلفی با همین استدلال‌ها در این جنگ علیه دولت‌های آمریکا و اسرائیل و در "کنار ایران" ایستادند. "دفاع از ایران"، در بسته بندی حمایت از جمهوری اسلامی و خامنه‌ای است. "الان ایران مهم است، مهم نیست چه کسی سر کار است"، ترجیح‌بند "استدلال"‌های دفاع از رژیم اسلامی است.

محور مقاومتی‌ها

محور مقاومتی‌ها عمدتاً طرفدار صریح خامنه‌ای و راست‌ترین جناح خشکه مقدس رژیم اسلامی‌اند. محافلی از محور مقاومتی‌ها هم خود را "چپ" و "مارکسیست" معرفی می‌کنند، اما چهارچوب تحلیلی و سیاست و برخوردشان به جنگ با دیگر اجزای این اردوی جنگ طلب تفاوتی ندارد. اینها اعتراض مردم علیه فقر و حکومت را "اغتشاش" و "بلوا"، نامیدند. مردم را "اغتشاشگر"، "خرابکار" و "بازیچه دسیسه‌های اسرائیل و آمریکا" نامیدند و از نیروهای نظامی و امنیتی برای کنترل اوضاع تشکر و تقدیر کردند. محور مقاومتی‌ها با هر ویرتینی ظاهر شوند، مدافع حکومت و زانده ماشین سرکوب حکومت‌اند. یکی از شاخص‌های این طیف، مواضع ضد امپریالیستی، "ضد آمریکایی" و مبارزه با

امپریالیسم، از موضع ارتجاعی و دفاع از میهن، به مدافعان جمهوری اسلامی در این جنگ ارتجاعی تبدیل شدند. این خط منحنی، بخشی از عناصر و محافل دیروز چپ و سرنگونی طلب را تحت تاثیر قرار داد و دچار عقب گرد کرد. این محافل اصولاً با هیچ معیاری، انقلابی و چپ و سوسیالیست نیستند؛ چون نه فقط علیه سرمایه داری نیستند، بلکه مؤتلف بخش‌هایی از سرمایه و ارتجاع و دولت‌هایی هستند که خود یک پای جنگ طلبی‌اند.

صف کمونیسم، کارگران و آزادیخواهی

در مقابل جنگ و جریانات ارتجاعی جنگ‌طلب، صف چپ انقلابی و کمونیست، تشکّل‌ها و فعالین کارگری، معلمان، بازنشستگان، فعالین جنبش زنان و گرایش‌های پیشرو و مترقی، بخش‌هایی از طبقه کارگر در سطح جهان، احزاب کمونیست و سازمان‌های سوسیالیست و آزادیخواه وجود داشت، که جنگ جاری را جنگ ارتجاعی دولت‌های سرمایه داری و جنگ طلب می‌دانست؛ جنگ و اهداف طرفین جنگ و پیامدهای آن را در خدمت تحکیم ارتجاع سرمایه داری، بقای جمهوری اسلامی و علیه روندهای انقلابی و مبارزاتی در ایران و منطقه ارزیابی می‌کردند. برای یک کمونیست و سوسیالیست، یک انقلابی، و هر آزادیخواه و انسان منصفی که در رنج و تلاش بر حق کارگران و مردم زحمتکش شریک است، مخالفت با جنگ به معنای حمایت از این یا آن طرف کشمکش نیست. می‌توان علیه نسل کشی بود و کنار مردم ایستاد. می‌شود در منافع دو طرف جنگ ارتجاعی شریک نشد یا به یکی لم نداد و از منافع کارگر و انقلاب و برابری و رفع تبعیض دفاع کرد. این صف، خواهان "قطع بی‌درنگ جنگ" و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بود و هست. نیروهای کمونیست انقلابی، از جمله شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، بخش مهمی از این صف و نماینده استقلال طبقه کارگر و اهداف مبارزه انقلابی مردم ستمدیده برای سرنگونی جمهوری اسلامی بوده‌اند و خواهند بود.

به اراده آگاهانه و سازمان‌یافته کارگران و مردم باید متکی شد!

یکبار دیگر واقعه جنگ، در جامعه قطعی ایران، نیروهای مختلف را در جایگاه واقعی‌شان قرار داد. برای جنبش سوسیالیستی، جنبش طبقه کارگر و جامعه‌ای که برای خلاصی از جمهوری اسلامی تلاش می‌کند، این مقطع تعیین کننده‌ای بوده است. برای دور آتی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، جمع‌بندی این دوره و شناخت دقیق نیروهای سیاسی مهم است. بار دیگر باید تأکید کرد مادام که نظام سرمایه داری برجاست و طبقه سرمایه‌دار هژمونی و سلطه

طبقه‌ای خود را اعمال می‌کند؛ جنگ، میلیتاریسم، دخالتگری امپریالیستی هرگز نمی‌تواند از بین برود، چرا که مکانیسم رقابت و کشمکش سرمایه‌اند.

تنها کارگران و جنبش بین‌المللی طبقه کارگر است که بطور عینی این قدرت را دارد که مهار ماشین میلیتاریسم و جنگ و ریاضت‌کشی اقتصادی را بکشد و تضمین کننده یک دنیای بدون جنگ و خونریزی باشد. بانیان جنگ را اعلام و همه جنگ‌طلبان را رسوا و ناکام کند. این مهم نیازمند به میدان آمدن ظرفیت عمل و اراده انقلابی طبقه کارگر جهانی برای به کرسی نشاندن اراده خود جهت تغییر در موازنه طبقاتی جاری است. یک وظیفه تعطیل ناپذیر و اصلی کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های جنبش کارگری اینست که طبقه کارگر همه کشورها را به یک نیروی انقلابی زنده برای کسب قدرت سیاسی و تغییر ریشه‌ای اوضاع موجود تبدیل کنند.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست بر این باور است که این جنگ ارتجاعی در خدمت بقای جمهوری اسلامی و به حاشیه‌ای بردن مبارزات مردم و طبقه کارگر برای سرنگونی جمهوری اسلامی بوده است. روند سازش‌شکننده فعلی و پایان مقطعی این جنگ به نفع مردم است. تجربه این جنگ ارتجاعی نشان داد که رهایی از حکومت اسلامی سرمایه‌داری و تبعیض و نابرابری و استبداد و استثمار حاکم بر ایران، بر خلاف طرفداران این جنگ ویرانگر، نه از طریق جنگ‌های ارتجاعی و دخالت دولتهای خارجی، بلکه تنها از طریق مبارزات توده‌ای، گسترش جنبش‌های اجتماعی و جنبش طبقه کارگر، سازمان یافتگی و حضور و نقش پررنگ فعالین و رهبران سوسیالیستی و کارگری ممکن و عملی است.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری

جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

۱۵ تیر ۱۴۰۵ - ۶ جولای ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت



جنگ، سیاست، تشکل!

(۴)

م مهرزاد

نه جنگ نه صلح!

پس از برقراری آتش بس و شروع مذاکرات و توافقاتی کلی و تا حدودی مبهم، شرایط خاصی چه در روابط متخاصم بین آمریکا و جمهوری اسلامی و چه در شرایط داخل کشور بوجود آمده است. در ارتباط با توافقات بین جمهوری اسلامی و آمریکا در توافق شصت روزه، هر چند به طور کلی باز شدن تنگه هرمز و پایان یافتن محاصره دریایی مولفه اصلی مورد توافق است، اما خود این موضوع خالی از ابهام نبوده و نیست. جمهوری اسلامی به هر بهانه و شرایطی می خواهد کنترل خود بر این تنگه را در دست داشته باشد تا در هر شرایط بحرانی و جنگی دیگری، مجدداً بتواند از آن استفاده کند. اما آمریکا با استفاده از آب‌های ساحلی عمان تلاش دارد تا گذرگاه عبوری دیگری ایجاد کند تا بتواند خود بر آن نظارت داشته و عملاً نیروهای نظامی آمریکایی را وارد تنگه کند. جمهوری اسلامی که این برگ بازی از معدود برگ های اعمال اقتدار و یا مقاومتش در جنگ با آمریکا بود، به هیچ شکل نمی خواهد آن را واگذار نماید. در نتیجه درگیری در این رابطه ادامه دارد و گاه به رودرویی شدید تبدیل می گردد و گاه به درگیری های پراکنده.

هر چند موقعیت دو طرف متخاصم بسیار متفاوت است - برتری نظامی قابل توجه آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی - اما دولت آمریکا نمی خواهد خود را درگیر جنگی دراز مدت کند و جمهوری اسلامی نیز میدانند که آمریکا ضربات بسیار سنگینی به حکومت میتواند وارد کند و لذا هر دو طرف مابرجا تمایلی به جنگ تمام عیار ندارند زیرا می دانند پیروزی در آن بدست نمی آید ولی به دلیل همین تناقضات در توافقات، درگیری های نظامی نیز اجتناب ناپذیر است.

در فضای نه جنگ و نه صلح بوجود آمده که از یکسو شاهد مذاکرات هستیم و از سوی دیگر درگیری های نظامی، صرفاً به دلیل این مورد اختلاف نیست که جریان دارد بلکه دیگر بندهای توافق نیز به اشکال دیگری تناقضات را در خود دارد و به طور مشخص در ارتباط با حزب الله لبنان و اسرائیل و ... نیز وضعیت در ابهام است. تحت فشار آمریکا اسرائیل حملات خود به جنوب لبنان را تا حدودی متوقف کرد اما از منطقه جنوب لبنان بیرون نرفت و گفت تا هر زمان که لازم باشد آنجا باقی خواهد ماند و با وجود توافق به عدم ادامه جنگ، اسرائیل گاهی دست به حملات میزند. در واقع تمام موارد توافق شده خود

مورد اختلاف هستند و به همین اعتبار مذاکرات گاه پیش میرود و گاه قطع می شود و در بن بست قرار می گیرد. دادن بخشی از پول های بلوکه شده به جمهوری اسلامی نیز دستخوش همین تناقضات و اختلافات است. چه مقدار پول، چطور و به چه شکل پرداخت گردد؟ همگی مورد اختلافند. به این اعتبار توافقی شصت روزه به همراه مجموعه ای از اختلافات وجود دارد که خروجی و نتیجه آن شرایط نه جنگ و نه صلح و به عبارتی دیگر هم جنگ و هم صلح است.

چشم انداز این مذاکرات و توافقات و آتش بس - هر چند ترامپ آن را پایان یافته اعلام کرده - برای طرفین الزاماً باید ادامه یابد زیرا در مورد مسئله اتمی آمریکا نیاز به توافقاتی بیشتر دارد ولی به طور بارزی تشدید اختلافات را به همراه خواهد داشت، زیرا آمریکا خواهان خروج یا از بین رفتن چهارصد کیلو اورانیوم و کنترل و بازدید سیستماتیک از باقی مانده سایت های اتمی است و جمهوری اسلامی نیز از این برگ بازی باید حداکثر استفاده را ببرد. در مجموع و تا مدت نه چندان کوتاهی چالش در روابط جمهوری اسلامی و آمریکا وجود خواهد داشت و ادامه خواهد یافت و بر همین اساس فضای نه جنگ نه صلح نیز تا مدتی تداوم خواهد یافت.

شرایط نه جنگ و نه صلح، صرفاً به درگیری های نظامی و میز مذاکره خلاصه نمی شود و بازتابی در دیگر مناسبات سیاسی و اجتماعی در داخل کشور نیز دارد. در درون حاکمیت پس از مرگ خامنه ای و در این فضای دوگانه تضادهای حکومتی شکل گرفته و تشدید شده است. دو جناح با سیاست ها متناقض رویکرد سازش یا تداوم جنگ شکل گرفته اند و بخش های قابل توجهی از حاکمیت به دو جناح تقسیم شده اند. در واقع "اصول گرایان" خود به دو بخش تقسیم شده اند و در بدنه نظام بر یکدیگر می تازند. مجتبی خامنه ای تا کنون نتوانسته حتی نقش حداقلی برای پر کردن خلاء رهبری را ایفا کند تا در جریان اختلافات حرف آخر را بزند و لذا در جمهوری اسلامی که همواره قائم به ولایت فقیه بوده تا حرف آخر زده شود و یک سیاست بتواند دست بالا پیدا کند، اکنون با چنین خلاء بزرگی تناقضات تشدید شده است. هر چند جناح متمایل به سازش به رهبری قالیباف، دست بالا دارد ولی در بدنه سپاه به مثابه قدرتمندترین بخش حاکمیت نیز اختلاف وجود دارد و جریانی یک دست و یک صدا وجود ندارد.

با حمله اخیر آمریکا پس از حمله به سه کشتی توسط سپاه در تنگه هرمز، ضربه قابل توجهی به توان دفاعی جمهوری اسلامی وارد شد و بیش از صد و هفتاد هدف که عموماً نظامی و لجستیکی بودند، مورد اصابت قرار گرفتند. بدین شکل ترامپ به جمهوری اسلامی اعلام می کند که هر زمان که بخواهد می تواند ضربات سنگینی وارد کند بدون اینکه وارد یک جنگ دراز مدت گردد و این مسئله تضادهای در جمهوری اسلامی را تشدید می کند چرا که فضای نه جنگ و نه صلح تداوم یافته و متناسب با آن دو جناح درون حاکمیت نیز با گرایش به یکی از آن دو در مقابل هم همچنان باقی خواهند ماند.

بازتاب فضای نه جنگ و نه صلح را در فضای عمومی جامعه نیز مشاهده می کنیم. در دوره جنگ و مقطعی پس از پایان جنگ چهل روزه جمهوری اسلامی با استفاده از فضای جنگی سرکوب ها را تشدید کرد و دهها تن را اعدام و چند هزار نفر را بازداشت نمود. اما همانطور که پیش بینی میشد جمهوری اسلامی قادر نبود و نیست تا این فضای سرکوب را تشدید کند و نه حتی آن را در همان سطح نگه دارد زیرا کوهی از مطالبات کارگران و مردم و نارضایتی شدید در حد تنفر از رژیم اسلامی حاکم، را نمی توان صرفاً با تشدید سرکوب کاملاً ساکت و مرعوب کرد. شرایط اقتصادی کارگران و مردم چنان بحرانی است که هیچ درجه از سرکوب قادر نیست، نارضایتی ها را تبدیل به سکوت و رکود مطلق کند. به عبارتی دیگر مبارزه طبقاتی با وجود افت موقت دوباره در حال بازگشت به شرایط سابق است و بازدارندگی های جمهوری اسلامی کاملاً موقت و محدود بوده و هستند. در همین فاصله زمانی اندک مجدداً شاهد شکل گیری برخی اعتراضات و حتی اعتصابات کارگری بودیم. اگر چه این اعتراضات و اعتصابات هنوز در سطح سال های گذشته نیست ولی در حال افزایش است و چشم انداز آن قطعاً گسترده شدن اعتصابات و اعتراضات خواهد بود. فضای جنگی که یک شوک اجتماعی و روانی به توده ها وارد کرد و مبارزه طبقاتی را به رکود کشاند، با تبدیل شدن به فضای نه جنگ و نه صلح و فرسایشی شدن آن تأثیرات خود را از دست می دهد و توده ها نیز فرامیگیرند که در سایه فضای جنگی هم بتوانند اعتراض و مبارزه را ادامه دهند. در همین دو سه هفته اخیر ده ها خبر اعتراضات کارگری داشتیم و به این اعتبار مبارزات کارگری رو به افزایش است و جمهوری اسلامی



و علنی، تبلور می یابد و بر اساس مجموعه ای از ویژگی ها و توازن قوا در جامعه و در هر شرایط و دوره مشخص، باید خود را منطبق و سازماندهی نماییم.

این واقعیتی است که جنبش ها و تشکل های آنها در همین فضای نه جنگ و نه صلح، مجدداً به میدان خواهند آمد و جایگاه خود را باز می یابند، اما نباید فراموش کنیم که واقعه ای دی ماه و دو جنگ دوازده روزه و چهل روزه و اکنون فضای نه جنگ و نه صلح، به هر حال موقعیت مناسب تری برای سرکوب فراهم کرده است و با وجود سپری شدن گام به گام افت موقت، بازداشت های گسترده و اعدام های موردی می تواند تداوم یابد و به این اعتبار، به درجاتی عقب نشینی تاکتیکی برای تجدید قوا و یا حفظ قوا ضروری است و این ممکن نیست مگر با بازنگری در امر سازماندهی و اعمال کردن تغییراتی لازم در انطباق با شرایط موجود. اعتراضات خیابانی دی ماه و رودرویی نابهنگامی در یک توازن قوای نامناسب که از جانب سلطنت طلبان به بخشی از مردم تحمیل شد، تاثیری شاید در حد جنگ و یا حتی بیشتر بر جامعه و جنبش ها باقی گذاشت. این تاثیرات تا دیر زمانی در روحیات توده ها باقی خواهند ماند و تاثیر تلخ شکست، به سرعت از بین نخواهد رفت، اما تداوم مبارزه با تاکتیک هایی متناسب با توازن قوا و شرایط، روحیات مردم را تحت تاثیر قرار خواهد داد و امکان تنفس مجدد به آنها می دهد.

این وظیفه ما و تمام فعالین کارگری و سوسیالیست های انقلابی است که بر اساس موقعیت خود، سازماندهی جدید را در دستور کار قرار داده و متناسب با شرایط نه فقط جامعه بلکه حتی هر تشکل و جمع خاصی و محیط کار و زیستی، به بهترین شکل روابط و مناسبات خود را باز تعریف نموده و سازمان دهند.

۱۱-۰۷-۲۰۲۶



در دوره های بحرانی و مشخصاً در این دوره فضای جنگی و قبل از آن در جریان کشتار خیابانی، موج های گسترده پوپولیستی به راه افتاد که می توانستند، صغوف چپ انقلابی و کارگری را دچار شکاف و تناقض کنند و در این فضای نه جنگ و نه صلح نیز همچنان این خطر برطرف نشده و این مهم میسر نمی شود به جز آنکه با صراحت و دقت و موشکافی به این موارد پردازیم و از نقد انحرافات چشم پوشی نکنیم.

در واقع در این دوره سازماندهی وارد مرحله ای پیچیده و متنوع تر از پیش می شود. در جنبش کارگری و توده ای بخش هایی و جمع هایی مانند کمیته های محلات، جوانان، کمیته های کارخانه، هسته ها و جمع های کارگری و سیاسی، تا حدود قابل توجهی و بیش از گذشته مخفی کاری را باید در دستور کار قرار بدهند تا بتوانند ادامه کاری خود را تضمین نمایند و از سوی دیگر مبارزه برای حفظ موقعیت های علنی و نیمه علنی که طی مبارزات کارگری و دمکراتیک بدست آمده از اهمیت بسیاری برخوردار است. ادامه فعالیت این تشکل ها حتی اگر محدود به دادن اطلاعات در مواردی خاص باشد و یا با تعدادی محدودتر فعالیت را ادامه دهند، اهمیت بسیاری دارد، چرا که این تشکل ها نزد بخش زیادی از افکار عمومی جامعه شناخته شده هستند و در موقعیت های دیگر و عقب راندن استبداد، ظرفیت جذب نیروی زیادی در محیط کار و یا خارج از آن را دارند. در واقع مبارزه این بخش از تشکل ها بیش از گذشته، که می شود گفت تا حدودی علنی بوده و یا رویکرد علنی تری داشتند اکنون با هنر تلفیق کار مخفی و علنی می توانند خود را سازماندهی کرده و ادامه فعالیت بدهند. یک نام علنی و یا حتی وجود چهره هایی علنی در یک تشکل، نمی تواند و نباید به معنای علنی بودن تمام عیار باشد. تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران و اقصی نقاط جهان، در جوامع استبدادی به ما می آموزد که هنر سازماندهی در اشکال متنوع آن و بخصوص در تلفیق کار مخفی

نیز، حتی اگر بخشی از پول های بلوکه شده را دریافت کند قادر به اصلاحات و رفرم نیست. بحران ساختاری شدید در کنار فساد لایه های مختلف حکومتی، امکان هر گونه رفرم اقتصادی را تقریباً غیر ممکن کرده است.

بخش های متشکل کارگران و توده ها که به درجات قابل توجهی مخفی کاری بیشتری به آنها تحمیل شده است، بار دیگر می توانند عرض اندام پیدا کنند و سیاست تلفیق مبارزه علنی و مخفی در رویکرد نه تنها تشکل های موجود، بلکه حتی در رویکرد توده ها در بیان و اعتراضات و مبارزاتشان تبلور خواهد یافت. توده ها به تجربه بیشتر پی می برند که در رودرویی با حکومتی سر تا پا استبدادی، چطور عقب نشینی و پیشروی کنند. البته ضربه سنگینی که کشتار چند هزار نفر را در دی ماه در بر داشت و تاثیرات مخربی بر روحیات مردم به جا گذاشت تجربه ای تلخ است که در حال ترمیم شدن است و این زخم دردناک با مرهمی ضد سلطنتی و ضد حکومتی در حال التیام یافتن است. مبارزه طبقاتی از مسیری مستقیم و هموار به پیش نمی رود بلکه با زیگزگ ها و موانع فراوان و گاه عقب گردهایی همراه است که ضرورت مبارزه طبقاتی و اتخاذ سیاست ها و تاکتیک هایی متناسبی است که بخصوص از جانب کمونیست ها می تواند رهنمون عمل باشد و هر چه بیشتر و بهتر بتواند خسارات وارده به جنبش را برطرف کند. در دوره های بحرانی و با حفظ پرنسپ ها، اتخاذ تاکتیک ها و سیاست ها و اینکه کجا و چطور و تا چه میزان باید عقب نشینی یا پیشروی کرد، هر کدام به نوبه خود با رهنمودهایی از طرف حزبی کمونیستی و یا تشکل های کارگری پیش و بسیار مهم و تعیین کننده هستند. اینکه در شرایط بحرانی چطور صف انقلاب را تا حد ممکن مستقل نگاه داریم و چطور صفوف جریانات سوسیالیست را منسجم و موثر در مقابل موج تهاجم - چه از جانب حکومت و یا اپوزیسیون راست - حفظ کنیم، از جمله وظائف اصلی ما هستند.

کمک مالی به حزب کمونیست ایران و کومه له



اعضا، هواداران و دوستان
حزب کمونیست ایران و کومه له!
مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه های قابل دسترس تر، فعالیت هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی ای شایسته انسان پیش ببرد!

حزب در شبکه های اجتماعی

 [peshrawcpiran\](https://www.instagram.com/peshrawcpiran/)

 [peshrawcpiran](https://www.telegram.me/peshrawcpiran)

 [peshrawcpiran](https://www.facebook.com/peshrawcpiran)

 [komala_cpi](https://www.youtube.com/komala_cpi)



در سایه جام جهانی فوتبال:

تشدید سرکوب مهاجران و بازتولید نظم امپریالیستی

آرام فرج الهی

تثبیت نوعی نظام بازداشت گسترده است؛ نظمی که در آن حبس اداری به بخشی عادی از شیوه مدیریت جمعیت تبدیل می‌شود. در چنین الگویی، زندان به ابزاری برای تنظیم بازار کار، کنترل جمعیت‌های حاشیه‌ای و اعمال انضباط اجتماعی بدل می‌شود. این روند، به‌ویژه در دوره‌هایی که سرمایه‌داری با بحران‌های عمیق انباشت روبه‌رو است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. کاهش نرخ سود، رکود اقتصادی، تورم، بحران مسکن، افزایش بدهی‌های عمومی و رقابت فزاینده قدرت‌های جهانی، دولت‌ها را به سمت گسترش ابزارهای سرکوب سوق داده است. در چنین شرایطی، دستگاه‌های امنیتی و سرکوب گر به یکی از ابزارهای مدیریت بحران اقتصادی نیز تبدیل می‌شوند.

گسترش بازداشت مهاجران را باید در نسبت با دگرگونی نقش دولت در سرمایه‌داری فهمید. برخلاف این تصور رایج که دولت نهادی بی‌طرف و داور میان منافع اجتماعی است، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دولت در جوامع سرمایه‌داری، در لحظات بحرانی بیش از هر زمان دیگر، وظیفه تضمین شرایط بازتولید مناسبات تولید را بر عهده می‌گیرد. هرگاه سازوکارهای عادی بازار در مهار بحران ناکام بمانند، ابزارهای قهری دولت با شدت بیشتری وارد عمل می‌شوند.

بازداشتگاه‌های مهاجران، بخشی از شبکه‌ای گسترده‌تر از کنترل اجتماعی به شمار می‌روند که وظیفه‌اش مدیریت جمعیت‌هایی است که در حاشیه نظم سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. همان‌گونه که زندان، بیکارسازی گسترده، نظام رفاهی مشروط و سازوکارهای نظارتی مکمل یکدیگرند، سیاست مهاجرتی نیز به حلقه‌ای از همین زنجیره بدل شده است.

این مسئله را می‌توان در افزایش ظرفیت بازداشتگاه‌های ICE مشاهده کرد. رساندن ظرفیت این مراکز از حدود ۶۳ هزار نفر به ۹۰ هزار نفر، سرمایه‌گذاری بلندمدتی است که از برنامه‌ریزی برای استمرار و گسترش این سیاست‌ها حکایت دارد. هیچ دولتی چنین هزینه‌ای را برای پدیده‌ای موقتی نمی‌پردازد. افزایش ظرفیت بازداشتگاه‌ها بیانگر آن است که مهاجران بیش از پیش به موضوعی امنیتی تبدیل شده‌اند و دولت، سرکوب را به‌عنوان راه‌حل اصلی برگزیده است.

در این میان، نباید از نقش سرمایه خصوصی

این جابه‌جایی گسترده نیروی انسانی را باید در پیوند با مفهوم «ارتش ذخیره کار» فهمید. سرمایه برای حفظ قدرت خود همواره به وجود جمعیتی مازاد بر نیاز فوری تولید احتیاج دارد؛ جمعیتی که حضور آن فشار دائمی بر سطح دستمزدها وارد کرده و توان چانه‌زنی طبقه کارگر را تضعیف می‌کند. در عصر جهانی‌شدن سرمایه، این ارتش ذخیره دیگر صرفاً در مرزهای یک کشور شکل نمی‌گیرد، بلکه ابعاد جهانی یافته است. میلیون‌ها مهاجر، پناهجو و آواره، بخشی از همین نیروی کار شناور هستند که بنا بر نیاز سرمایه میان مرزها جابه‌جا می‌شوند. اما ورود این جمعیت‌ها به کشورهای متروپل هرگز به معنای برخورداری از حقوق برابر نیست. آن‌ها معمولاً در پایین‌ترین لایه‌های بازار کار جذب می‌شوند؛ در بخش‌هایی که با دستمزدهای پایین، قراردادهای موقت، ساعات کار طولانی، فقدان امنیت شغلی و محرومیت از حمایت‌های اجتماعی شناخته می‌شوند. بخش‌هایی مانند کشاورزی، ساختمان، خدمات شهری، صنایع بسته‌بندی، رستوران‌ها، انبارداری و حمل‌ونقل، تا حد زیادی بر دوش همین نیروی کار استوار است. از همین رو، تناقضی بنیادین در سیاست‌های مهاجرتی دولت‌های سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. همان نظامی که از یک سو برای ادامه گردش سرمایه به نیروی کار مهاجر نیازمند است، از سوی دیگر با ایجاد فضای دائمی ناامنی حقوقی، امکان مقاومت و سازمان‌یابی این نیروی کار را محدود می‌کند. مهاجر باید به اندازه کافی حاضر باشد تا چرخ تولید را بچرخاند، اما هرگز آن‌قدر امنیت نداشته باشد که بتواند خواهان حقوق برابر شود.

در چنین بستری، تشدید بازداشت‌ها، اخراج‌ها و محدودیت‌های قانونی معنایی فراتر از اجرای قانون پیدا می‌کند. تهدید دائمی بازداشت و اخراج، به یکی از مؤثرترین ابزارهای انضباط بخشی به نیروی کار تبدیل می‌شود. کارگری که هر لحظه ممکن است دستگیر شده، شغل خود را از دست بدهد یا از خانواده‌اش جدا شود، به‌مراتب آسان‌تر شرایط استثمار را می‌پذیرد، از پیوستن به تشکلهای کارگری پرهیز می‌کند و کمتر به مطالبه حقوق خود روی می‌آورد. از این منظر، سیاست مهاجرتی بخشی جدایی‌ناپذیر از سیاست بازار کار است؛ ابزاری برای کاهش هزینه نیروی کار و افزایش نرخ سود سرمایه. به همین دلیل، نباید افزایش ظرفیت بازداشتگاه‌های ICE به ۹۰ هزار نفر را صرفاً توسعه یک زیرساخت اداری تلقی کرد. این اقدام نشان‌دهنده حرکت به سوی

افزایش بی‌سابقه بازداشت مهاجران توسط اداره مهاجرت و گمرک ایالات متحده (ICE). آنچه امروز در ایالات متحده جریان دارد، فشرده‌شدن روندی است که طی دهه‌های گذشته در متن تحول سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی شکل گرفته و اکنون با شدت بیشتری خود را آشکار می‌کند. بر اساس گزارش‌های منتشرشده، شمار بازداشت‌های روزانه مهاجران به حدود ۲۰۰۰ نفر رسیده است؛ رقمی که نسبت به ابتدای سال تقریباً دو برابر شده است. تنها در فاصله چند روز، بیش از ۱۰ هزار نفر بازداشت شده‌اند و جمعیت زندانیان در مراکز وابسته به ICE به حدود ۶۳ هزار نفر رسیده است. هم‌زمان، دولت آمریکا برنامه افزایش ظرفیت این بازداشتگاه‌ها تا ۹۰ هزار نفر را دنبال می‌کند. این ارقام، اگرچه در نگاه نخست صرفاً داده‌هایی آماری به نظر می‌رسند، اما در واقع تصویری روشن از تشدید یک پروژه سیاسی و اقتصادی را ارائه می‌دهند؛ پروژه‌ای که هدف، مدیریت بحران‌های انباشته سرمایه‌داری از طریق سازمان‌دهی و انضباط بخشی به نیروی کار مهاجر است. از این منظر، بازداشت گسترده مهاجران، بخشی از سازوکار عادی دولت سرمایه‌داری در دوره بحران است.

تحلیل این روند بدون توجه به جایگاه مهاجرت در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری ناقص خواهد بود. سرمایه‌داری از آغاز پیدایش خود بر پایه توسعه‌ای ناموزون گسترش یافته است؛ توسعه‌ای که از رهگذر استعمار، جنگ، مداخله نظامی، سلطه مالی و تحمیل مناسبات نابرابر تجاری، بخش‌های وسیعی از جهان را در موقعیتی وابسته قرار داده است. کشورهای پیرامونی طی دهه‌ها به صادرکنندگان مواد خام، منابع طبیعی و نیروی کار ارزان تبدیل شده‌اند، در حالی که مراکز سرمایه‌داری بخش عمده ارزش تولیدشده را به سود خود مصادره کرده‌اند. پیامد این نظم جهانی چیزی جز تخریب ساختارهای اقتصادی، گسترش فقر، بی‌ثباتی اجتماعی و از میان رفتن امکان بازتولید زندگی برای میلیون‌ها انسان نبوده است. خصوصی‌سازی، سیاست‌های ریاضتی، مداخله‌های نظامی، تحریم‌های اقتصادی و غارت منابع طبیعی، بخش بزرگی از جمعیت کشورهای جنوب جهانی را از امکان تأمین معیشت محروم کرده و آنان را ناگزیر از مهاجرت ساخته است. بنابراین، مهاجرت پیش از آنکه یک «انتخاب فردی» باشد، نتیجه مستقیم مناسباتی است که سرمایه‌داری جهانی بر بخش بزرگی از جهان تحمیل کرده است.



نیز غافل شد. بخش قابل توجهی از مراکز نگهداری مهاجران توسط شرکت‌های خصوصی اداره می‌شود؛ شرکت‌هایی که از هر تخت پرشده، هر روز بازداشت و هر قرارداد دولتی سود می‌برند. بدین ترتیب، بازداشت مهاجران خود به عرصه‌ای برای انباشت سرمایه تبدیل می‌شود. در اینجا، محرومیت از آزادی نه فقط ابزار کنترل، بلکه کالایی سودآور است که پیرامون آن شبکه‌ای از قراردادهای امنیتی، خدماتی و لجستیکی شکل گرفته است.

به این ترتیب، سرکوب مهاجران، به بخشی از اقتصاد سرمایه‌داری امپریالیستی نیز تبدیل شده است. همان منطقی که از خصوصی‌سازی زندان‌ها سود می‌برد، از گسترش بازداشتگاه‌های مهاجران نیز منفعت اقتصادی کسب می‌کند. در چنین وضعیتی، تداوم بحران مهاجرت نه یک شکست سیاست‌گذاری، بلکه برای برخی بخش‌های سرمایه فرصتی برای انباشت بیشتر است. آمارهای مربوط به وضعیت این بازداشتگاه‌ها، تصویری نگران‌کننده از شرایط موجود ارائه می‌دهد. بر اساس داده‌های منتشرشده، در سال گذشته ۳۳ نفر در بازداشتگاه‌های ICE جان خود را از دست داده‌اند و تنها در نیمه نخست سال جاری نیز ۱۹ نفر دیگر جان باخته‌اند. مرگ در چنین مراکزی، محصول منطقی ساختاری است که انسان را به مثابه مسئله‌ای اداری می‌نگرد. هنگامی که اولویت اصلی، کاهش هزینه‌ها، افزایش ظرفیت و تسریع روند اخراج باشد، سلامت، درمان، تغذیه و کرامت انسانی به حاشیه رانده می‌شوند. نتیجه، شرایطی است که در آن بیماری‌های درمان‌پذیر، تأخیر در رسیدگی پزشکی، فشارهای روانی، ازدحام جمعیت و محرومیت از امکانات اولیه، به بخشی از زندگی روزمره بازداشت‌شدگان تبدیل می‌شود. از این منظر، بازداشتگاه مکانی است که در آن رابطه قدرت به عریان‌ترین شکل خود آشکار می‌شود. افرادی که غالباً هیچ جرمی جز عبور از مرز یا نقض مقررات اقامتی مرتکب نشده‌اند، برای ماه‌ها یا حتی سال‌ها در وضعیتی از بلا تکلیفی حقوقی به سر می‌برند. این بلا تکلیفی، خود به ابزاری برای فرسایش روانی و شکستن مقاومت افراد بدل می‌شود.

از همین رو، خشونت در این مراکز را نباید صرفاً در قالب ضرب و شتم یا برخورد فیزیکی خلاصه کرد. محرومیت از درمان، جدایی خانواده‌ها، بازداشت طولانی‌مدت، اضطراب دائمی، و بی‌اطلاعی از سرنوشت پرونده، همگی اشکال متفاوت خشونت ساختاری هستند؛ خشونتی که در دل سازوکارهای قانونی اعمال می‌شود و دقیقاً به همین دلیل کمتر به چشم می‌آید.

در کنار دستگاه اجرایی، نهادهای قضایی نیز نقشی

تعیین‌کننده در تثبیت این روند ایفا می‌کنند. حکم اخیر دیوان عالی ایالات متحده مبنی بر لغو وضعیت حمایت قانونی بیش از ۳۵۰ هزار مهاجر هائیتی و سوریه، نمونه‌ای گویا از این نقش است. این تصمیم، صدها هزار نفر را به طور ناگهانی در معرض بازداشت و اخراج قرار داده و بسیاری از آنان را از حداقل حمایت‌های حقوقی محروم کرده است. این رخداد بار دیگر این تصور رایج را به چالش می‌کشد که دستگاه قضایی نهادی مستقل از مناسبات قدرت است. هرچند دادگاه‌ها در ظاهر بر اساس قانون عمل می‌کنند، اما قوانین نیز خود محصول توازن نیروهای سیاسی و طبقاتی‌اند. زمانی که قانون، امنیت سرمایه و اقتدار دولت را بر حقوق انسان‌ها مقدم می‌شمارد، اجرای همان قانون نیز به بازتولید مناسبات نابرابر خواهد انجامید.

قانون، یکی از ابزارهای سازمان‌دهی روابط اجتماعی است. هنگامی که صدها هزار نفر با یک حکم قضایی به نیروی کاری فاقد امنیت حقوقی تبدیل می‌شوند، پیامد این تصمیم، مستقیماً بر بازار کار، سطح دستمزدها و توازن قدرت میان کار و سرمایه اثر می‌گذارد. قانون، دادگاه، پلیس و دستگاه اداری، اجزای مختلف سازوکاری واحد هستند که در نهایت وظیفه حفظ نظم موجود را بر عهده دارند؛ نظامی که بقای آن به استمرار مناسبات سرمایه‌دارانه وابسته است.

شدید سیاست‌های ضد مهاجرتی هم‌زمان با رویدادهای بزرگ ورزشی، جام جهانی فوتبال. در نظام سرمایه‌داری، رویدادهای عظیم ورزشی، فرهنگی و رسانه‌ای تنها عرصه‌هایی برای رقابت یا سرگرمی نیستند؛ آن‌ها بخشی از سازوکار بازتولید هژمونی سیاسی و ایدئولوژیک به شمار می‌روند. در دوره‌هایی که دولت‌ها با بحران‌های اقتصادی، نارضایتی اجتماعی یا سیاست‌های سرکوبگرانه روبه‌رو هستند، تمرکز افکار عمومی بر رخدادهایی با پوشش رسانه‌ای گسترده، امکان پیشبرد بسیاری از تصمیمات را با هزینه سیاسی کمتری فراهم می‌کند. جام جهانی، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای رسانه‌ای جهان، هر چهار سال یک‌بار میلیاردها نفر را درگیر خود می‌کند. انبوهی از گزارش‌ها، تبلیغات، تحلیل‌های ورزشی و هیجان عمومی، بخش بزرگی از فضای رسانه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. در چنین شرایطی، خبرهایی مانند افزایش بازداشت مهاجران، توسعه بازداشتگاه‌ها یا تصویب سیاست‌های محدودکننده، اغلب به حاشیه رانده می‌شوند یا تنها در حد چند خبر کوتاه بازتاب می‌یابند. مسئله آن است که دولت‌ها و رسانه‌های جریان اصلی از تمرکز افکار عمومی بر این رویدادها برای کاهش حساسیت نسبت به تصمیمات سیاسی

بهره می‌برند. صنعت سرگرمی بخشی از روبنای ایدئولوژیک جامعه است؛ حوزه‌ای که در کنار آموزش، رسانه و فرهنگ، در بازتولید مناسبات موجود نقش ایفا می‌کند. سرمایه‌داری تنها از طریق زور و اجبار دوام نمی‌آورد، با تولید رضایت، هدایت افکار عمومی و شکل دادن به اولویت‌های اجتماعی نیز سلطه خود را بازتولید می‌کند. در چنین بستری، سرگرمی به کالایی تبدیل می‌شود که افزون بر سودآوری، کارکردی سیاسی نیز می‌یابد.

فوتبال همچنان می‌تواند عرصه‌ای برای همبستگی، شادی جمعی و پیوند میان ملت‌ها باشد. مسئله آن است که در چهارچوب سرمایه‌داری، حتی چنین ظرفیت‌هایی نیز در معرض بهره‌برداری سیاسی و اقتصادی قرار می‌گیرند. هنگامی که یک رویداد ورزشی به پروژه‌ای چند میلیارد دلاری بدل می‌شود، دیگر نمی‌توان آن را جدا از مناسبات قدرت و سرمایه بررسی کرد.

سرکوب گسترده بدون تولید مشروعیت اجتماعی پایدار نمی‌ماند. دولت‌ها برای آنکه سیاست‌های امنیتی خود را قابل قبول جلوه دهند، به سازوکارهای ایدئولوژیک نیاز دارند؛ در این میان، رسانه‌های جریان اصلی نقشی اساسی بر عهده می‌گیرند.

یکی از رایج‌ترین شیوه‌ها، بازنمایی مهاجران به عنوان منشأ بحران‌های اقتصادی و اجتماعی است. در بسیاری از روایت‌های رسانه‌ای، مهاجران عامل افزایش جرم، فشار بر خدمات عمومی، کاهش فرصت‌های شغلی یا تهدیدی برای امنیت معرفی می‌شوند. این تصویر، هرچند با واقعیت‌های اقتصادی همخوانی ندارد، اما کارکرد سیاسی روشنی دارد؛ انتقال مسئولیت بحران از ساختارهای اقتصادی به گروه‌هایی که کمترین قدرت دفاع از خود را دارند. این روایت‌ها اغلب از طریق انتخاب گزینشی اخبار، برجسته‌سازی برخی رخدادها و حذف زمینه‌های تاریخی و اقتصادی شکل می‌گیرند. مهاجرتی که سال‌ها در بخش کشاورزی، ساختمان یا خدمات شهری با دستمزدی پایین کار کرده است، ناگهان به عنوان مسئله‌ای امنیتی معرفی می‌شود. در نتیجه، افکار عمومی به جای پرسش از چرایی فقر، بیکاری یا بحران مسکن، به سمت دشمنی با مهاجران سوق داده می‌شود.

وضعیتی که در آن سلطه تنها از راه زور اعمال نمی‌شود، بلکه از طریق شکل دادن به شیوه اندیشیدن مردم بازتولید می‌شود. هنگامی که بخش بزرگی از جامعه روایت رسمی درباره مهاجران را می‌پذیرد، اعمال سیاست‌های سرکوبگرانه نیز آسان‌تر خواهد شد. یکی از مهم‌ترین پیامدهای این گفتمان، ایجاد شکاف در میان طبقه کارگر است.

سرمایه‌داری از آغاز پیدایش خود کوشیده





است از طریق تقسیم‌بندی‌های گوناگون، مانع شکل‌گیری و همبستگی میان کارگران شود. تفاوت‌های ملی، نژادی، قومی، مذهبی، جنسیتی و حقوقی، بارها به ابزاری برای تجزیه منافع مشترک کارگران تبدیل شده‌اند.

تبلیغ این ایده که مهاجران شغل‌ها را می‌گیرند یا باعث کاهش دستمزدها می‌شوند، رابطه واقعی میان سرمایه و کار را وارونه جلوه می‌دهد. کاهش دستمزدها، حاصل سیاست‌هایی است که به سود سرمایه و علیه نیروی کار طراحی شده‌اند؛ سیاست‌هایی مانند خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی، تضعیف اتحادیه‌های کارگری، گسترش قراردادهای موقت و کاهش حمایت‌های اجتماعی. سرمایه از وجود نیروی کار فاقد امنیت حقوقی برای اعمال فشار بر همه کارگران استفاده می‌کند. هرچه موقعیت مهاجران شکننده‌تر باشد، کارفرمایان ابزار بیشتری برای کاهش استانداردهای کار در اختیار خواهند داشت. بنابراین، حمله به حقوق مهاجران، در عمل حمله به کل طبقه کارگر است. از همین رو، تقابل میان کارگران بومی و مهاجر، بیش از آنکه بازتاب تضادی واقعی باشد، نتیجه سیاستی آگاهانه برای منحرف کردن خشم اجتماعی از سرچشمه‌های اصلی آن است. تا زمانی که کارگران یکدیگر را رقیب بدانند، سرمایه‌داران از موقعیت برتر خود بهره خواهند برد و امکان شکل‌گیری نیروی متحد علیه مناسبات استثمارگرانه کاهش خواهد یافت. در برابر این راهبرد، سنت جنبش کارگری همواره بر اصل همبستگی بین‌المللی تأکید کرده است. تجربه تاریخی نشان داده است که هر جا کارگران فارغ از ملیت، زبان یا وضعیت اقامتی در کنار یکدیگر سازمان یافته‌اند، توانسته‌اند دستاوردهای مهمی به دست آورند. برعکس، هرگاه شکاف‌های قومی و ملی بر جنبش کارگری غلبه کرده است، نخستین برندگان این وضعیت صاحبان سرمایه بوده‌اند.

دفاع از حقوق مهاجران بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه برای ارتقای موقعیت همه مزدبگیران است. مبارزه علیه نژادپرستی، تبعیض و سیاست‌های ضد مهاجرتی، زمانی به نیروی مؤثر تبدیل می‌شود که در پیوند با مبارزه علیه استثمار سرمایه‌دارانه قرار گیرد و به پروژه‌ای مشترک برای سازمان‌دهی طبقه کارگر بدل شود. آنچه امروز در قالب تشدید بازداشت مهاجران در ایالات متحده مشاهده می‌شود، باید آن را در بستر بحران عمومی سرمایه‌داری جهانی فهم کرد. در دهه‌های اخیر، ترکیبی از رکودهای متناوب، افزایش نابرابری، فرسایش زیرساخت‌های رفاهی، تغییرات اقلیمی و تشدید رقابت ژئوپولیتیک، ساختارهای اقتصادی و سیاسی بسیاری از کشورها را بی‌ثبات

کرده است. در چنین شرایطی، مهاجرت به یکی از مهم‌ترین پیامدهای این بحران‌های درهم‌تنیده تبدیل شده است. میلیون‌ها انسان نه از سر انتخاب آزاد، بلکه در نتیجه جنگ، فقر ساختاری، فروپاشی اقتصادی یا تخریب محیط زیست ناگزیر به جابه‌جایی می‌شوند. اما به جای آنکه ریشه‌های این بحران‌ها مورد توجه قرار گیرد، سرمایه‌داری امپریالیستی، پیامدهای آن را با ابزار سرکوب مدیریت می‌کند. این نوع مدیریت بحران، به جای حل مسئله، صرفاً شکل بروز آن را کنترل می‌کند. مرزها سخت‌تر می‌شوند، بازداشتگاه‌ها گسترش می‌یابند، نظارت افزایش پیدا می‌کند و وضعیت حقوقی میلیون‌ها انسان در حالت تعلیق قرار می‌گیرد. در نتیجه، مهاجرت از یک پدیده اجتماعی-اقتصادی به مسئله‌ای امنیتی تقلیل داده می‌شود؛ تغییری که پیامدهای سیاسی عمیقی دارد. در این میان، نقش دولت‌های امپریالیستی برجسته است. کشورهایی که در شکل‌گیری بحران‌های جهانی نقش تاریخی داشته‌اند، اکنون تلاش می‌کنند پیامدهای همان بحران‌ها را در مرزهای خود مهار کنند. این تناقض، یکی از ویژگی‌های اصلی نظم جهانی معاصر است: تولید بی‌ثباتی در سطح جهانی و تلاش برای کنترل پیامدهای آن در سطح ملی. بازداشتگاه‌های مهاجران، در این چارچوب، باید آن‌ها را به‌عنوان زیرساخت‌های مادی نظم نابرابر جهانی در نظر گرفت. این مراکز، محل تلاقی سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی هستند؛ جایی که بدن‌های انسانی به واحدهای قابل مدیریت، قابل شمارش و قابل اخراج تبدیل می‌شوند.

اعداد مطرح‌شده در این زمینه، معنای نمادین و سیاسی مهمی دارند: ۲۰۰۰ بازداشت در روز، بیش از ۱۰۰۰۰۰ بازداشت در چند روز، حدود ۶۳۰۰۰ زندانی و برنامه افزایش ظرفیت تا ۹۰۰۰۰ نفر. شاخص‌هایی از میزان توان دولت برای اعمال کنترل بر جمعیت‌های مازاد در شرایط بحران هستند. در پس این ارقام، زندگی‌هایی قرار دارند که در وضعیت تعلیق دائمی میان آزادی و حبس، حضور و اخراج، امنیت و ناامنی زیست می‌کنند. این وضعیت تعلیق، خود یکی از کارآمدترین اشکال کنترل اجتماعی است؛ زیرا امکان برنامه‌ریزی، سازمان‌یابی و مبارزات را به شدت محدود می‌کند. آمار مرگ‌ومیر در بازداشتگاه‌ها—۳۳ نفر در سال گذشته و ۱۹ نفر در نیمه نخست سال جاری—باید در همین چارچوب فهم شود. این مرگ‌ها نشانه‌هایی از ساختاری هستند که در آن، اولویت اصلی، مدیریت هزینه و کنترل جمعیت است.

خشونت در اینجا در قالب فرسایش تدریجی بدن و روان عمل می‌کند. محرومیت از درمان، ازدحام،

فشار روانی، بی‌ثباتی حقوقی و جدایی از خانواده، مجموعه‌ای از شرایط را ایجاد می‌کند که در آن مرگ نتیجه محتمل روندی طولانی از بی‌توجهی ساختاری است. با وجود تمام این روندهای سرکوبگرانه، تاریخ سرمایه‌داری همواره تاریخ مقاومت و مبارزه نیز بوده است. از جنبش‌های کارگری قرن نوزدهم تا مبارزات ضدنژادپرستی، از اعتصابات سراسری تا جنبش‌های مهاجرتی معاصر، همواره تلاش‌هایی برای به چالش کشیدن این نظم وجود داشته است. مسئله اصلی امروز، درک پیوند میان این سیاست‌ها و ساختار کلی سرمایه‌داری جهانی است. بدون چنین درکی، هر مقاومت و مبارزه سیاسی در سطحی محدود باقی می‌ماند و به راحتی قابل جذب یا سرکوب خواهد بود. در این میان، همبستگی طبقاتی همچنان مهم‌ترین افق پیش‌رو است. وحدت میان کارگران مهاجر و غیرمهاجر، فارغ از ملیت، وضعیت حقوقی یا پیشینه فرهنگی، شرط اساسی هرگونه مبارزه مؤثر علیه استثمار ساختاری است. این همبستگی ضرورتی مادی در برابر سیستمی است که بقای خود را بر تقسیم و تفرقه بنا کرده است. در نهایت، آنچه در بازداشتگاه‌های مهاجران رخ می‌دهد، تنها بخشی از تصویر بزرگ‌تری است که نظم جهانی سرمایه‌داری را شکل می‌دهد. نظامی که در آن انسان‌ها به اعداد، نیروی کار و مسئله امنیتی تقلیل می‌یابند، اما در عین حال همواره با امکان مقاومت، مبارزه و دگرگونی روبه‌روست. اگرچه این دگرگونی ساده یا سریع نخواهد بود، اما تاریخ نشان داده است که هیچ نظامی ابدی نیست. همان‌گونه که این ساختارها ساخته شده‌اند، می‌توانند دگرگون شوند؛ به شرط آنکه مبارزه از سطح پراکندگی فراتر رود و به مبارزی آگاهانه برای تغییر بنیادین و رهایی از هر نوع ستم و سلطه بینجامد.

سرکوب مهاجران، افزایش ظرفیت بازداشتگاه‌ها، نقش رسانه‌ها در بازنمایی ایدئولوژیک، و بهره‌برداری سیاسی از رویدادهای جهانی مانند جام جهانی فوتبال، همگی اجزای یک منطق واحد هستند: منطق بازتولید نظم سرمایه‌داری در شرایط بحران. در برابر این منطق، هیچ راه حل پایدار در چارچوب اصلاحات محدود یا مدیریت انسانی‌تر سرکوب وجود ندارد. مسئله در سطحی عمیق‌تر قرار دارد؛ در ساختارهایی که تولید، توزیع قدرت و سازمان‌دهی زندگی اجتماعی را تعیین می‌کنند. تا زمانی که این ساختارها دست‌نخورده باقی بمانند، مهاجرت، سرکوب و نابرابری بخشی دائمی از نظم موجود خواهند بود. و دقیقاً به همین دلیل، مبارزه برای تغییر این ساختارها همچنان به عنوان یک ضرورت تاریخی باقی می‌ماند.



اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

تفاهم نامه آمریکا و رژیم اسلامی؛ محصول بن بست جنگ ارتجاعی

بلکه حتی به عنوان طرفی در معادلات سیاسی نیز به رسمیت شناخته نشدند. استراتژی کسب قدرت بر دوش بمب افکن های خارجی، استراتژی ای ضد مردمی و ورشکسته است و ما بارها بر آن تاکید کرده بودیم.

تجربه دو جنگ ارتجاعی ۱۲ روزه و ۴۰ روز یک بار دیگر نشان داد که نه سیاست صف بستن پشت جمهوری اسلامی بنام مقابله با آمریکا و اسرائیل راهی به سوی آزادی می گشاید؛ و نه سیاست امید بستن به بمب افکن ها و پروژه "رژیم چنج" از بالا. سیاست نیروهای چپ و کمونیست که از همان ابتدا، جنگ را ارتجاعی و ضد مردمی ارزیابی کردند، اقتصادی ایستادند و بر اتکای جامعه به تلاش برای خودسازمانیابی جنبش های اجتماعی و در مرکز آن جنبش طبقاتی کارگران تاکید کردند، امروز بیش از گذشته اعتبار و حقانیت خود را نشان داده است.

جنگ و فضای امنیتی به مبارزات اجتماعی، اعتصاب های کارگری، جنبش زنان و تلاش برای سازماندهی یک آلترناتیو انقلابی ضربه زد. اما این به هیچوجه به معنای شکست جامعه نیست. تضادهای بنیادی جامعه ایران همچنان پابرجاست. کارگری که زیر خط فقر زندگی می کند، با امضای این تفاهم نامه از فقر رها نخواهد شد. زنانی که علیه تبعیض مبارزه می کنند، با این توافق به برابری دست نخواهند یافت. جوانانی که آینده ای برای خود نمی بینند، با توافق میان دولت های جنگ افروز، صاحب آینده نخواهند شد. جمهوری اسلامی از پروژه تغییر رژیم از بالا گریخته است، اما از سرنگونی از پایین و انقلاب اجتماعی نگرینخته است.

جنگ متوقف شده است، اما مبارزه اصلی تازه وارد مرحله جدیدی می شود. اکنون زمان آن است که طبقه کارگر، زنان، جوانان، معلمان، دانشجو، پرستاران و همه انسان های آزادیخواه و برابری طلب، نیروی خود را بازسازی کنند، تشکلهای مستقل خود را گسترش دهند، اعتصابات و اعتراضات اجتماعی را از سر بگیرند و بار دیگر پرچم سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را به مرکز سیاست در جامعه تبدیل کنند.

نباید اجازه داد نیروهایی که دیروز مردم را به ماندن زیر چکمه جمهوری اسلامی به نام "دفاع از میهن" فرا می خواندند و یا آنان که سرنگونی رژیم را به موشک ها و بمب افکن های آمریکا و



از جامعه ایران بود؛ از جمله فاکتورهایی که رژیم جمهوری اسلامی را وادار کرد که مسیر سازش با آمریکا را پیش گیرد، هراس از خطر انفجار خشم توده ها و اعتراض اجتماعی بود. کارگران و مردم آزادیخواه ایران بدون آنکه هیچ توهمی به سیاست ها و تفاهم نامه بین دولتهای آمریکا و جمهوری اسلامی داشته باشند، پایان این جنگ امپریالیستی و ارتجاعی، و پایان کشتار، ویرانی، آوارگی و تحریم های اقتصادی را فرصتی برای بازسازی زندگی و همبستگی اجتماعی، امکانی برای درس گرفتن از تجربه این جنگ و مداخله قدرتهای خارجی و فرصتی برای گسترش جنبش های اجتماعی، اعتراضی و ارتقای سازمانیابی صفوف خود در مبارزه علیه جمهوری اسلامی می دانند.

البته ما در عین حال معتقدیم که امضای قطعی این تفاهم نامه و تبدیل آن به یک توافق پایدار بین طرفین جنگ، منوط به پیشرفت مذاکرات شصت روزه و لگام زدن به طرفداران جنگ در هر سه طرف - یعنی دولت اسرائیل، بخشی از جناح های رژیم ایران و نیز محافل صهیونیست و پروجنگ در آمریکا- است. البته این احتمال هم وجود دارد که بروز بن بست ها و اختلافات جدی میان طرفین تفاهم، بار دیگر موجب ادامه تنش، جنگ، محاصره و تحریم اقتصادی شود. این تفاهم نامه در عین حال، شکست آشکار نیروهایی نیز هست که سرنگونی جمهوری اسلامی را به مداخله نظامی و جنگ آمریکا و اسرائیل گره زده بودند. سلطنت طلبان فاشیست و ناسیونالیست های کرد ("اتلاف شش جریان")، تمام استراتژی خود را بر این فرض گذاشته بودند که جنگ، بمباران و فشار خارجی، جمهوری اسلامی را فرو خواهد پاشید و آنان را بر ویرانه های جامعه به قدرت خواهد رساند. پایان جنگ و آغاز این دوره از توافقات نشان داد که این پروژه نیز به بن بست رسیده است. آنان نه تنها نقشی در تعیین سرنوشت تحولات نداشتند،

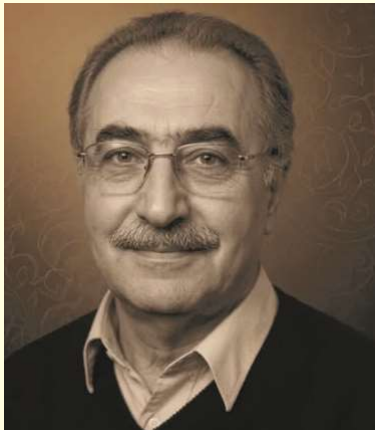
تفاهم نامه چهارده ماده ای میان جمهوری اسلامی و آمریکا بر متن جنگ، ویرانی، تحریم، ناامنی و رنج میلیون ها انسان در ایران و سراسر منطقه شکل گرفته است. این توافق نه سند پیروزی جمهوری اسلامی است و نه بیانگر تحقق اهداف آمریکا و اسرائیل. هیچ یک از طرفین نتوانستند اراده خود را به طور کامل بر دیگری تحمیل کنند. جمهوری اسلامی نتوانست پروژه هسته ای و منطقه ای خود را به دستاوردی تعیین کننده تبدیل کند؛ آمریکا و اسرائیل نیز نتوانستند رژیم را به زانو درآورند یا پروژه "رژیم چنج" از بالا را به سرانجام رسانند. این تفاهم دو طرفه بیش از هر چیز محصول بن بست سیاست جنگ، میلیتاریسم، تناقضات سرمایه داری و تروریسم دولتی در منطقه است.

ما کمونیست ها از همان نخستین روزهای این جنگ اعلام کردیم این جنگ، جنگ مردم ایران نیست، بلکه جنگ بلوک ها و دولتهای ارتجاعی است که مردم منطقه را به گروگان اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی خود گرفته اند. ما تاکید کردیم، مستقل از اینکه کدام طرف دست بالا را پیدا کند، تداوم این جنگ تنها به تشدید فضای امنیتی، ضربه به اعتصاب ها و تشکلیابی مستقل، تضعیف مبارزات کارگران، زنان، جنبش های اجتماعی و همچنین به عقب راندن تلاش برای شکل دادن به یک آلترناتیو آزادیخواهانه و سوسیالیستی منجر خواهد شد. تحولات ماه های گذشته بار دیگر نشان داد که این ارزیابی، ارزیابی ای واقع بینانه و منطبق بر منافع کارگران و زحمتکشان و مردم آزادیخواه بوده است.

ما از همان آغاز خواهان توقف فوری این جنگ ارتجاعی و پایان دادن به تحریم های اقتصادی بودیم. ما همواره تاکید کرده ایم که تحریم اقتصادی ابزار آزادی مردم نیست، بلکه سلاحی علیه زندگی و معیشت جامعه است؛ فقر را گسترش می دهد، دارو و نان را گران تر می کند، دستمزدها را بی ارزش تر می سازد و همزمان به حکومت های استبدادی امکان می دهد مسئولیت فاجعه های اقتصادی را به گردن "دشمن خارجی" بیندازند و دستگاه سرکوب خود را تقویت کنند.

از آنجایی که قطع جنگ و پایان دادن به سیاست جنگ افروزان جمهوری اسلامی و آمریکا و اسرائیل، خواست کارگران و زحمتکشان و بخش وسیعی

پیام تسلیت دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مناسبت درگذشت محسن حسام



با تأسف فراوان محسن حسام، نویسنده تبعیدی ایرانی، پس از سال‌ها زندگی در پاریس درگذشت. محسن حسام، متولد ۱۳۲۷ در رشت، فعالیت ادبی خود را از دهه پنجاه با انتشار رمان "مهربانی و شیرین" آغاز کرد و در ادامه با آثاری چون "پرنده در باد"، "ملاقاتی‌ها و قلعه‌نشینان"، "تبعیدی‌ها و کوچه شامپونه" جایگاه ویژه‌ای در ادبیات معاصر ایران و ادبیات تبعید به دست آورد. او پس از مهاجرت به فرانسه، بیش از دو دهه در پاریس زیست و در کنار خلق آثار داستانی، با نشریات فرهنگی و ادبی برون‌مرزی همکاری مستمر داشت. آثار او بازتابی از تجربه زیسته تبعید، سرکوب، حافظه تاریخی و جست‌وجوی آزادی بود و بخشی ماندگار از میراث ادبی نویسندگان تبعیدی ایران را شکل داد.

درگذشت محسن حسام، فقدان یکی از نویسندگانی است که قلم خود را در خدمت روایت رنج، مقاومت و امید نسل‌هایی قرار داد که استبداد آنان را به زندان، مهاجرت و تبعید کشاند. یاد و آثار او همچنان در حافظه فرهنگی و ادبی جامعه ایران زنده خواهد ماند.

دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، درگذشت این نویسنده را به حسن حسام، برادر گرامی ایشان، همچنین به خانواده، دوستان، رفقا، همکاران و همه دوستداران ادبیات آزادی‌خواهانه صمیمانه تسلیت می‌گوید و خود را در این اندوه با آنان شریک می‌داند. یادش گرامی و راه آزادی‌خواهانه‌ای که نسل او در آن ایستادگی کرد، ماندگار باد.

دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲۸ ژوئن ۲۰۲۶

اسرائیل گره زده بودند، بار دیگر خود را به عنوان آلترناتیو جامعه جا بزنند. باید هر دو قطب جنگ‌طلب، چه مدافعان جمهوری اسلامی و "محور مقاومت" و چه سلطنت‌طلبان و ناسیونالیست‌های کرد "ائتلاف شش جریان" دخیل در پروژه تغییر رژیم از بالا، به حاشیه رانده شوند. شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست همه نیروهای آزادیخواه، برابری‌طلب، کارگری و سوسیالیست را فرامی‌خواند که برای سازماندهی دور تازه‌ای از مبارزه علیه جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری حاکم، برای گسترش شوراها و تشکلهای توده‌ای، برای سازماندهی اعتصابات سراسری و اعتراضات اجتماعی و مهمتر از همه برای به سرانجام رساندن انقلاب اجتماعی مردم ایران دست به کار شوند.

سرنوشت آتی جامعه ایران، هرگز در اتاق‌های مذاکره قدرت‌های جهانی، در پادگان‌های سپاه و در دفتر مدعیان سلطنت و ناسیونالیسم تعیین نخواهد شد. این آینده را تنها مبارزه متشکل میلیون‌ها انسان کارگر و آزادیخواه، با پرچم آزادی، برابری، رفاه، سوسیالیسم و پایان جمهوری اسلامی رقم خواهد زد.

سرن باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
۲۱ ژوئن ۲۰۲۶

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت



از سایت شورای همکاری

نیروهای چپ و کمونیست

دیدن کنید.



در این سایت

آرشیو اسناد و اطلاعاتی شورای همکاری قابل دسترس است و برنامه‌های "تلویزیون آلترناتیو شورایی" و گزیده‌ای از اخبار کارگری و اجتماعی نیز بازتاب می‌یابد

از سایت های حزب کمونیست ایران و کومه له دیدن کنید!

سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org

سایت کومه له

www.komala.co



نیما مهاجر

چرا بورژوازی خاورمیانه حامل دموکراسی نیست؟

مقاله دوم:

دموکراتیک آنان غالباً در سطح اصلاحات سیاسی محدود باقی می ماند. در چنین شرایطی مفهوم «صلاحیت تاریخی» اهمیت پیدا می کند.

در سنت مارکسیستی، صلاحیت تاریخی به این معنا نیست که یک طبقه از نظر اخلاقی خوب یا بد است، بلکه به این معناست که آیا موقعیت اجتماعی و منافع مادی آن طبقه اجازه می دهد وظایف تاریخی معینی را به سرانجام برساند یا نه.

پرسش این است: آیا بورژوازی خاورمیانه امروز صلاحیت تاریخی لازم برای تکمیل پروژه دموکراتیک را دارد؟

واقعیت این است که بخش های مسلط بورژوازی منطقه بیش از آنکه به گسترش مشارکت مردمی نیاز داشته باشند، به ثبات سیاسی، امنیت سرمایه گذاری، حفظ مالکیت و استمرار روند انباشت سرمایه نیاز دارند. از همین رو، هرگاه دموکراسی با این منافع در تعارض قرار گیرد، شعارها و ظاهر سازی ها در مورد دموکراسی نیز به پایان می رسد و به سرعت چهره ی عریان و خشن نظام استبدادی و دیکتاتوری سرمایه هویدا می شود.

اینجاست که محدودیت اساسی پروژه های نخبگانی آشکار می شود.

بسیاری از آلترناتیوهای رایج چنین وانمود می کنند که تغییر چند سیاستمدار، تغییر قانون اساسی یا برگزاری انتخابات آزاد به خودی خود می تواند جامعه را دموکراتیک کند.

اما دموکراسی صرفاً به معنای حق رأی یا گردش قدرت میان گروه های مختلف سیاسی نیست.

دموکراسی زمانی عمیق و پایدار می شود که اکثریت مردم بتوانند در فرآیند تصمیم گیری های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نقش واقعی ایفا کنند.

جامعه ای را تصور کنید که در آن مردم هر چهار سال یک بار رأی می دهند اما در محل کار، کارخانه، مدرسه، دانشگاه، محله و نهادهای عمومی هیچ ابزار مؤثری برای تأثیرگذاری بر تصمیمات ندارند.

در چنین وضعیتی، انتخابات بیشتر به رقابت میان نخبگان تبدیل می شود تا مشارکت واقعی مردم در اداره جامعه.

در دموکراسی های سرمایه داری، با وجود آزادی های رسمی و صوری، همچنان قدرت اصلی در اختیار صاحبان سرمایه، رسانه های بزرگ،

موجود تعریف می کنند. حتی هنگامی که با بخشی از حکومت یا ساختار سیاسی در تعارض قرار می گیرند، این تعارض لزوماً به معنای تعارض با کل نظم اقتصادی و اجتماعی موجود نیست.

منافع بورژوازی در خاورمیانه با مالکیت های بزرگ، رانت های اقتصادی، انحصارهای تجاری و پیوندهای بین المللی سرمایه گره خورده است. انعکاس این منافع را می توان در بسیاری از تحولات سیاسی چند دهه اخیر منطقه مشاهده کرد. رویکرد و منافع سیاسی و اقتصادی نیروهای بورژوازی چه در سطح پوزسیون و چه بعنوان اپوزسیون چنین اقتضا می کند، که مانع استقرار دموکراسی واقعی و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خودشان شوند، و به اشکال مختلف به مداخله قدرت های خارجی، تحریم های اقتصادی، اخلاف افکنی قومی و مذهبی، یا تشکیل احزاب و گروه های ارتجاعی روی می آورند. در چنین شرایطی، مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر یا آزادی سیاسی به ابزاری برای رقابت میان بلوک های قدرت تبدیل می شوند، در حالی که هزینه واقعی این کشمکش ها را مردم عادی با فقر، جنگ، بی ثباتی و ویرانی اجتماعی می پردازند.

از همین رو، مسئله صرفاً آن نیست که نیروهای بورژوازی از دموکراسی سخن می گویند یا نه؛ بلکه باید دید به طور واقعی چقدر به این ادعاها پایبند هستند و چطور منافع طبقاتی شان در تضاد کامل با حقوق دموکراتیک توده ها قرار گرفته است.

به همین دلیل است که اپوزیسیون بورژوازی تا زمانی از آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و اصلاحات سیاسی دفاع می کنند که این مطالبات به حوزه مالکیت، انباشت سرمایه و مناسبات طبقاتی وارد نشود.

اما درست در همان نقطه ای که خواسته های مردمی به موضوعاتی چون حقوق کارگران، توزیع ثروت، کنترل اجتماعی بر منابع عمومی، مالیات بر ثروت های بزرگ، گسترش خدمات اجتماعی یا مشارکت گسترده توده ها در تصمیم گیری های اقتصادی نزدیک می شود، مرزهای پروژه دموکراتیک بورژوازی آشکار می گردد.

مسئله صرفاً به ایران محدود نیست.

تجربه بسیاری از کشورهای خاورمیانه نشان می دهد که نیروهای بورژوازی تا جایی از دموکراسی حمایت می کنند که نظم مالکیت و مناسبات اقتصادی موجود به چالش کشیده نشود. به همین دلیل پروژه

در مقاله پیشین دیدیم که بسیاری از آلترناتیوهای رایج بورژوازی در خاورمیانه بر نسخه برداری از الگوهای آماده سیاسی و اقتصادی استوارند. اما حتی اگر از بحث الگوهای وارداتی نیز فراتر برویم، یک پرسش بنیادی همچنان باقی می ماند: چه نیروی اجتماعی قرار است این پروژه های دموکراتیک را به سرانجام برساند؟

بخش بزرگی از اپوزیسیون بورژوازی چنین القا می کند که مشکل اصلی جوامع خاورمیانه در حکومت های موجود یا نخبگان حاکم خلاصه می شود. در این روایت، کافی است گروهی از سیاستمداران جای خود را به گروهی دیگر بدهند تا مسیر آزادی، توسعه و دموکراسی هموار شود.

اما تجربه تاریخی منطقه بارها نشان داده است که مسئله بسیار عمیق تر از جابه جایی دولت ها و نخبگان سیاسی است.

در ادبیات کلاسیک سیاسی، بورژوازی زمانی نیرویی انقلابی محسوب می شد. انقلاب های بزرگ اروپا علیه فئودالیسم، سلطنت مطلقه و امتیازات اشرافی تا حد زیادی تحت رهبری طبقات نوظهور سرمایه دار شکل گرفتند. در آن دوره، بورژوازی برای گسترش بازار، توسعه تجارت و شکستن محدودیت های نظم کهن ناگزیر بود برای برخی آزادی های سیاسی، حقوق مدنی و نهادهای نمایندگی مبارزه کند.

اما تاریخ متوقف نماند.

بورژوازی اروپا پس از تثبیت قدرت خود به تدریج از یک نیروی معترض به یک طبقه حاکم تبدیل شد. بسیاری از آزادی هایی که در دوران صعود سرمایه داری به دست آمدند، نه محصول سخاوت بورژوازی، بلکه نتیجه دهه ها مبارزه کارگران، اتحادیه ها، جنبش های زنان و دیگر نیروهای اجتماعی بودند.

از همین رو، نمی توان نقش تاریخی بورژوازی قرن هجدهم و نوزدهم اروپا را به بورژوازی امروز خاورمیانه تعمیم داد.

نیروهای بورژوازی در ایران و خاورمیانه دیگر آن جایگاه تاریخی ای را که بورژوازی اروپا در دوران مبارزه علیه فئودالیسم و استبداد داشت، در اختیار ندارند. آنان نه در حال مبارزه با یک نظم کهن، بلکه خود بخشی از ساختارهای مسلط اقتصادی و سیاسی هستند.

سرمایه داران بزرگ، شبکه های تجاری، الیگارش های مالی، سرمایه داران رانتی و بخش هایی از طبقه متوسط مرفه، منافع خود را در چارچوب مناسبات



شرکت‌های فراملیتی و نخبگان اقتصادی باقی می‌ماند.

در برابر این الگو، سنت‌های مختلف سوسیالیستی و دموکراسی رادیکال بر اهمیت سازمان‌یابی مستقل مردم تأکید کرده‌اند.

سندیکاها، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های صنفی، شوراهای، تشکل‌های دانشجویی، سازمان‌های زنان و سایر تشکل‌های مستقل و ارگانهای حاکمیت توده‌ای صرفاً ابزارهای دفاع از مطالبات صنفی نیستند؛ بلکه مکانیسم‌هایی هستند که از طریق آنها جامعه می‌تواند قدرت خود را در برابر دولت و سرمایه سازمان دهد.

هرچه این نهادها ضعیف‌تر باشند، دموکراسی بیشتر به رقابت و تقسیم سهم قدرت در بین نخبگان تقلیل پیدا می‌کند. و هرچه این نهادها نیرومندتر باشند، امکان نظارت، مشارکت و مداخله واقعی مردم در امور عمومی افزایش می‌یابد.

ایده حاکمیت شورایی نیز در همین چارچوب قابل فهم است.

منظور از شورا صرفاً یک نهاد اداری نیست، بلکه شکلی از مشارکت مستقیم است که می‌کوشد مردم را در موقعیت تصمیم‌گیری و معجری تصمیمات قرار دهد. در چنین الگویی، مردم تنها رأی‌دهنده نیستند، بلکه فعالانه فرآیند تصمیم‌گیری را در دست دارند و بر نحوه اجرای تصمیمات نیز نظارت می‌کنند.

از این منظر، مسئله اصلی صرفاً تغییر دولت‌ها نیست؛ بلکه ایجاد نهادهایی است که امکان حضور دائمی و مؤثر مردم در اداره جامعه را فراهم کنند.

به همین دلیل، مسئله دموکراسی در ایران و خاورمیانه را نمی‌توان به رقابت میان جناح‌های مختلف طبقات حاکم تقلیل داد.

تحقق پایدار آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک بیش از هر چیز به میزان سازمان‌یافتگی مستقل کارگران، مزدبگیران، زنان، جوانان، معلمان، بازنشستگان و دیگر اقشار فرودست جامعه گره خورده است.

دموکراسی پایدار نه هدیه‌ای از بالا، بلکه محصول موازنه قوایی است که مردم در متن مبارزات اجتماعی و سیاسی ایجاد می‌کنند.

از همین رو، آینده دموکراتیک ایران و خاورمیانه بیش از آنکه به وعده‌های نخبگان وابسته باشد، به سازمان‌یابی، آگاهی و حضور مستقل نیروهای مردمی وابسته است. تنها در چنین شرایطی است که دموکراسی می‌تواند از سطح جابه‌جایی نخبگان فراتر رود و به مشارکت واقعی اکثریت جامعه در تعیین سرنوشت خود تبدیل شود.

اطلاعیه نمایندگی کومه‌له بمناسبت درگذشت مادر مبارز عذرا حسینی



متأسفانه دایه عذرا روز پنج شنبه نهم جولای ۲۰۲۶ در سن ۸۴ سالگی در شهر سنج در گذشت.

دایه عذرا از خیل هزاران مادری بود که از همان ابتدا در برابر حکومت تازه به قدرت رسیده اسلامی ایستاد و با افتخار پشتیبان فرزندان پیشمرگش از جمله رفیق جان‌باخته صدیق علی‌پناه و سایر جوانانی بود که قدم در راه مبارزه برای تحقق آزادی و برابری نهاده بودند و در مسیر پرفراز و نشیب مبارزه چون مادری نستوه و انسانی باورمند به آزادی و برابری انسان، تا آخرین لحظه ایستاد.

تاریخ مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه ی مردم کردستان با حضور مادرانی شجاع و انقلابی آنگونه اجتماعی و ریشه دار شد که هیچ نیروی مرتجع و سرکوبگری نمی‌تواند ترقی خواهی و در یک کلام سوسیالیسم را در کردستان به شکست بکشاند و بی شک مادران انقلابی یکی از ستون‌های ثبت این تاریخ بوده اند و دایه عذرا هم چون ستاره ای در کهکشان مادران انقلاب می‌درخشد.

دایه عذرا از همان ابتدای حمله پاسداران جهل و سرمایه به کردستان بدلیل پیوستن فرزندان به صفوف کومه‌له، مورد شکنجه و تهدید سرکوبگران بوده ولی هیچگاه از مبارزه و پشتیبانی از جنبش انقلابی کردستان کوتاه نیامد و در میان مردم سنج به «عذرا کومه‌له» شهرت یافت.

نماینده‌ی کومه‌له درگذشت دایه عذرا را به فرزندان، بستگان و مردم سنج تسلیت گفته و خود را در غم فقدان این مادر انقلابی شریک می‌داند.

نماینده‌ی کومه‌له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

نهم جولای ۲۰۲۶

اطلاعیه نمایندگی کومه‌له بمناسبت درگذشت رفیق کریم الیاسی



متأسفانه رفیق کریم الیاسی عضو پیشین حزب کمونیست ایران و پیشمرگ کومه‌له روز نوزدهم ژوئن ۲۰۲۶ در شهر یوتوبوری سوئد، بدلیل بیماری درگذشت.

رفیق کریم در ۲۴ اسفند ۱۳۳۳ در روستای بیساران ژاورود در خانواده ای زحمتکش چشم به جهان گشود. در سن هفت سالگی به مدرسه رفته و تا کلاس پنجم ابتدایی در بیساران ادامه تحصیل داد ولی بدلیل فقر و محرومیت خانواده مجبور به ترک تحصیل گشته و در محل زندگی و شهرهای خارج از کردستان به کارگری پرداخت.

رفیق کریم در سال‌های پرتب و تاب ۵۶ و ۵۷ تحت تأثیر فضای انقلابی در کنار رفقای جان‌باخته توفیق الیاسی، محمدکریم علیرمایی، محمد شریف یعقوبی و غفار غلام ویسی - که خوشبختانه در قید حیات است - به صف مبارزه چپ و آزادیخواهانه پیوست.

رفیق کریم در سال ۵۸ یکی از فعالین دفتر هواداران کومه‌له در روستای بیساران بود و از آن پس امر مبارزه را در مقرات کومه‌له پیش برده و با وجود متاهل بودن و سرپرستی خانواده وظایف مبارزاتی را با علاقه و پشتکار به پیش برد.

رفیق کریم در سال ۶۹ و در جریان انشعاب کمونیسم کارگری راهی کشور سوئد شده و در دوران پناهندگی نیز تا پایان زندگی به آرمان سوسیالیسم و رهایی انسان وفادار ماند.

نماینده‌ی کومه‌له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران در گذشت رفیق کریم الیاسی را به همسر گرامیش نقره الیاسی، فرزندان دانا، دارا، سارا، سرو، همسرانش و مردم روستای بیساران و کردستان تسلیت گفته و خود را در غم آنها شریک می‌داند.

نماینده‌ی کومه‌له - سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

۲۲ ژوئن ۲۰۲۶

رفع تحریم‌های اقتصادی به معنای بهبود زندگی کارگران نیست!

نخواهند شد. چون بخشی از تحریم‌های مرتبط با برنامه موشکی، تروریسم سپاه پاسداران، سیاست منطقه‌ای و مسائل حقوق بشری پابرجا خواهد ماند. در نتیجه، دسترسی حکومت اسلامی به شبکه مالی جهانی همچنان محدود خواهد بود و هزینه مبادلات خارجی کاهش چشمگیری نخواهد یافت. بنابراین، حتی رفع تحریم‌های هسته‌ای نیز همه محدودیت‌های اقتصاد ایران را از میان نخواهد برد.



واقعیت این است که تحریم‌های اقتصادی آمریکا عواقب و پیامدهای مخربی بر زندگی و معیشت کارگران و توده‌های مردم زحمتکش و تهیدست جامعه ایران داشته است. این تحریم‌های ضد انسانی تاکنون نه به سرنگونی رژیم‌های دیکتاتور منجر شده و نه توانسته شیوه و رفتار آن را تغییر دهد. در مقابل تحریم‌ها بهانه‌ای برای شانه خالی کردن رژیم جمهوری اسلامی از زیر بار مسئولیت و عدم پاسخگویی به نیازهای مردم و ابزاری برای گسترش سوء استفاده و فساد سران و کارگزاران رژیم و امنیتی کردن بیشتر فضای جامعه بوده است. گرچه تحریم‌ها امکانات رژیم را در اجرای سیاست‌های امنیتی و نظامی و توسعه طلبانه محدودتر کرده است اما تنها یکی از عوامل بحران اقتصادی جمهوری اسلامی می‌باشد. تحریم‌های اقتصادی در تقابل و توازن قوای بین کارگران و مردم به جان آمده ایران با جمهوری اسلامی به زیان مردم تمام شده است. با بحران ساختاری نظام سرمایه داری ایران در کنار فساد و دزدی‌های نهادینه شده در کل ارکان حاکمیت اسلامی و هزینه‌های هنگفت اجرای سیاست‌های مداخله‌گرانه منطقه‌ای و هزینه‌های کلان نیروهای سرکوبگر نظامی و امنیتی قبل از تحریم‌ها نیز وضعیت معیشت کارگران و مردم تهیدست ایران را فلاکت‌بار و غیر قابل تحمل نموده بود. جمهوری اسلامی بیش از چهل سال است با در پیش گرفتن چنین سیاست‌هایی در داخل و در سطح منطقه، روز به روز بیشتر امکان یک زندگی انسانی را از اکثریت قاطع مردم ایران سلب کرده است و راه حلی برای برون رفت از بحران ندارد. کارگران و دیگر اقشار زحمتکش و تهیدست ایران فقط با دامن زدن به جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی، با متحد کردن صفوف خود و تغییر توازن قوا به سود جبهه مبارزه و سرانجام با جارو کردن بساط این رژیم فاسد و جنایتکار از طریق یک انقلاب اجتماعی می‌توانند کار و زندگی خود را از شر جمهوری اسلامی و حاکمیت سرمایه نجات دهند.

یافتند. این مجموعه بنا بر برآوردهای مختلف، در دهه ۱۳۹۰ به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بیش از ۵۰ تا ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی را در اختیار داشت.

تمرکز چنین حجمی از قدرت اقتصادی، مسیر توزیع منابع را نیز در اختیار گروهی محدود قرار می‌دهد. در چنین ساختاری، هر گشایش اقتصادی نخست از مجراهایی عبور می‌کند که همین بلوک قدرت بر آن‌ها مسلط است. درآمدهای نفتی، دسترسی به ارز و قراردادهای بزرگ، پیش از آنکه به بخش‌های مولد یا خدمات عمومی برسند، در اختیار نهادهایی قرار می‌گیرند که از نظارت عمومی و پاسخ‌گویی مصون‌اند. برای نمونه، در بودجه سال ۱۴۰۴ سهم قابل‌توجهی از درآمدهای نفتی به نهادهای نظامی و امنیتی اختصاص یافت، در حالی که آموزش و بهداشت همچنان با محدودیت منابع روبه‌رو بودند. این اولویت‌بندی، بازتاب سیاست‌ها و راهبرد سران حکومتی برای حفظ نظام اسلامی است.

در این میان، سپاه پاسداران یکی از مهم‌ترین بازیگران اقتصادی کشور به شمار می‌آید. قرارگاه خاتم‌الانبیاء طی دو دهه گذشته در پروژه‌های کلان نفت، گاز، پتروشیمی، راه‌سازی و زیرساخت حضور گسترده داشته و ارزش قراردادهای واگذار شده به آن به ده‌ها میلیارد دلار می‌رسد. نتیجه آنکه رفع تحریم و آزادسازی پول‌های بلوکه شده نیز عمدتاً به تقویت همین شبکه قدرت منجر می‌شوند، و از گشایش در کار و زندگی کارگران و فرودستان جامعه خبری نخواهد بود. ساختار نظام بانکی نیز این روند را تشدید کرده است. حجم بالای مطالبات غیرجاری، نبود شفافیت و نفوذ نهادهای قدرتمند در تخصیص اعتبارات، موجب شده منابع مالی به سمت پروژه‌های رانتی و فعالیت‌های غیرمولد هدایت شود.

در همانحال نباید از این واقعیت هم غافل شد. حتی در صورت پیشرفت مذاکرات بر اساس مفاد چهارده گانه تفاهم‌نامه میان دولت آمریکا و جمهوری اسلامی باز هم تحریم بطور کامل برداشته

در میان جناح‌های، حکومتی اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان و دولت پزشکیان رفع تحریم‌های بین‌المللی را نقطه‌عطفی برای خروج از بحران اقتصادی می‌دانند. آنها با برجسته کردن و بزرگنمایی در مورد نقش تحریم‌ها در ابعاد بحران اقتصادی، رفع تحریم‌ها را به عنوان عامل گشایش در وضعیت معیشت مردم جلوه می‌دهند. در حالی که جدای از علل ساختاری بحران اقتصادی سرمایه داری ایران، پرسش اصلی این است که در صورت رفع تحریم‌ها و آزاد شدن پول‌های بلوکه شده، این منابع در خدمت چه پروژه‌هایی قرار خواهند گرفت و چه نیروهایی از آن بهره خواهند برد. در ساختار قدرت حکومت سرمایه داران اسلامی رفع تحریم‌ها بیش از آنکه به بهبود پایدار زندگی اکثریت جامعه بینجامد، به بازتولید همان الگوی نابرابر پیشین کمک خواهد کرد.

تجربه برجام در سال ۱۳۹۴ نمونه‌ای روشن برای آزمودن این ادعاست. پس از اجرای برجام، بخشی از شاخص‌های کلان اقتصاد بهبود یافت. صادرات نفت ایران از کمتر از یک میلیون بشکه در روز به بیش از دو میلیون بشکه رسید و تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۹۵ روند رشد را تجربه کرد. نرخ تورم نیز که در سال‌های پیش از آن از ۴۰ درصد فراتر رفته بود، کاهش یافت. این شاخص‌ها در ظاهر از خروج اقتصاد از رکود حکایت داشتند، اما پرسش اساسی آن است که ثمره این رشد نصیب چه کسانی شد. داده‌های مربوط به هزینه و درآمد خانواده‌های کارگری نشان می‌دهد که در همان دوره، بهبود محسوسی در سطح زندگی طبقات فرودست مشاهده نشد. مصرف سرانه واقعی در بسیاری از بخش‌ها تقریباً راکد ماند و نرخ بیکاری در سال‌های ۱۳۹۵ و ۱۳۹۶ نه تنها کاهش پیدا نکرد، بلکه افزایش یافت. نرخ بیکاری در میان جوانان از ۲۵ درصد فراتر رفت. به بیان دیگر، رشد اقتصادی عمدتاً حاصل افزایش صادرات نفت و فعالیت‌های سرمایه‌بر بود؛ حوزه‌هایی که ظرفیت محدودی برای ایجاد اشتغال دارند و اثر مستقیمی بر دستمزدهای واقعی نگذاشتند. شکاف میان رشد تولید و بهبود شرایط زندگی نیروی کار، همان پدیده‌ای است که جدایی میان تولید ارزش و سهم کارگران از آن را توضیح می‌دهد.

برای درک ابعاد بحران سرمایه داری ایران، باید به ساختار انباشت سرمایه در ایران توجه کرد. پس از انقلاب ۱۳۵۷، الگویی از سرمایه‌داری اسلامی شکل گرفت که در آن به مرور زمان نهادهای شبه‌دولتی، بنیادها و سپاه پاسداران جایگاهی مسلط

ابعاد فاجعه بار مرگ‌های خاموش کارگران در محیط‌های کار

هوا روبه‌رو هستند، هم‌زمان از بالاترین تمرکز کارگران غیررسمی و فاقد حمایت‌های بیمه‌ای نیز برخوردارند. به این ترتیب تحت حاکمیت نظام سرمایه داری، تخریب محیط زیست و فرسایش نیروی کار یکدیگر را تقویت می‌کنند. بار اصلی مصائب نیز بر دوش کارگران در کشورهای قرار می‌گیرد که نظارت بر محیط‌های کار ضعیف‌تر، دستمزدها پایین‌تر و به دلیل نبود سازمان‌های کارگری قدرت چانه‌زنی نیروی کار محدودتر است.

از این منظر، حوادث کار را نمی‌توان به بی‌احتیاطی فردی، خطای انسانی یا نقص تجهیزات فروکاست. چنین عواملی ممکن است در وقوع یک حادثه نقش داشته باشند، اما علت بنیادی را توضیح نمی‌دهند. تا زمانی که سود معیار اصلی سازمان‌دهی تولید باشد، کاهش هزینه‌های ایمنی نیز ضرورتی اقتصادی برای سرمایه خواهد بود. مرگ و معلولیت کارگران، بخشی از منطق تشدید استثمار و انباشت سرمایه است. آنچه این آمارها پیش روی ما می‌گذارند، سیمای جامعه‌ای است که در آن ارزش جان انسان با منطق سود سنجیده می‌شود. تا زمانی که این منطق بر سازمان‌دهی تولید حاکم باشد، هر گزارش تازه از حوادث کار چیزی جز ثبت فصل دیگری از همان تراژدی تکرارشونده نخواهد بود. اما تا وقتی که سرمایه داری حاکم است و تا وقتی که منطق سرمایه داری حکم می‌کند، راه مقابله با ناآمنی محیط کار در همه جا همان اتحاد و نیروی طبقاتی متشکل و آگاه طبقه کارگری است که میخواهد این نظام ضدبشری را به گور سپارد. بنابراین این خود کارگران هستند که باید به فکر خویش باشند و با اتکاء به مبارزات متشکل و نقشه مند خود کارفرمایان و دولت را وادار به تأمین امنیت محیط کار خود بنمایند. اتحاد و نیروی طبقاتی کارگران تنها ابزار مقابله با تحمیلات نظام سرمایه داران و دولت آنهاست. در زمینه کاستن از مخاطرات و صدمات و قربانیان کار و تولید سرمایه‌داری و تضمین ایمنی و بهداشت محیط کار و پرداخت خسارت به کارگرانی که در اثر این سانحه‌ها لطمه می‌بینند، نیز باید نیروی متحد و متشکل کارگران بکار بیفتد و مطالبات عاجل و فوری طبقه کارگر را به کارفرمایان و دولت حامی آنها تحمیل کند. تأمین ایمنی محیط کار هم مثل هر مطالبه دیگری تنها به ضرب مبارزه و همبستگی طبقاتی کارگران به سرمایه داران و دولت حامی آنان تحمیل می‌شود!

این شکاف آماری نشان می‌دهد که آنچه در نظام آمر رسمی ثبت می‌گردد، عمدتاً مربوط به کارگرانی است که تحت پوشش بیمه، قراردادهای رسمی و نظارت دولتی قرار دارند. در مقابل، بخش بزرگی از نیروی کار، از کارگران ساختمانی روزمزد و کارگران مهاجر گرفته تا کارگران فصلی کشاورزی و شاغلان معادن کوچک بیرون از این سازوکارها فعالیت می‌کنند. مرگ آنان، در بسیاری موارد حتی به‌عنوان یک داده آماری نیز به رسمیت شناخته نمی‌شود. تفاوت اساسی در جایگاه ایران در تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری نهفته است. در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، هرچند استثمار همچنان بنیان تولید را تشکیل می‌دهد، اما مبارزات تاریخی طبقه کارگر، حضور اتحادیه‌ها و الزام‌های قانونی تا اندازه‌ای



هزینه نادیده گرفتن ایمنی را برای سرمایه افزایش داده‌اند. در کشورهای جنوب جهانی، از جمله ایران، خصوصی‌سازی، گسترش پیمانکاری، مقررات‌زدایی و سرکوب سازمان‌یابی مستقل کارگران، شرایطی پدید آورده است که در آن هزینه‌های ایمنی نخستین قربانی رقابت برای سود بیشتر می‌شوند. در این ساختار، هر ریالی که صرف حفاظت از جان کارگر شود، از نگاه سرمایه به معنای کاهش نرخ سود است. در سال‌های اخیر، بحران اقلیمی نیز به عاملی تعیین‌کننده در تشدید مخاطرات شغلی تبدیل شده است. سازمان بین‌المللی کار برآورد می‌کند که تا سال ۲۰۳۰ بیش از دو درصد از مجموع ساعات کاری جهان بر اثر تنش گرمایی از بین خواهد رفت؛ رقمی معادل بیش از ۸۰ میلیون شغل تمام‌وقت. کارگران فضای باز، به‌ویژه در ساختمان، کشاورزی و خدمات شهری، بیشترین آسیب را از این روند خواهند دید. گرم‌زدگی، بیماری‌های قلبی و افزایش احتمال وقوع حوادث، تنها بخشی از پیامدهای این شرایط است. در ایران، این روند با ویژگی‌های اقتصاد سرمایه درهم تنیده است. استان‌هایی مانند خوزستان و بوشهر که با گرمای شدید، ریزگردها و آلودگی

آمارهای مربوط به حوادث کار در ایران طی بازه ۱۴۰۴ تا ۱۴۰۵، ابعاد و شدت استثمار نیروی کار در حکومت سرمایه‌داری اسلامی را نیز آشکار می‌کنند. بر اساس گزارش سازمان پزشکی قانونی در ایران در ۱۱ ماهه سال ۱۴۰۴، مجموعاً ۱,۸۷۹ کارگر در حوادث محیط‌های کاری جان خود را از دست داده‌اند که نسبت به مدت مشابه سال قبل ۰.۹ درصد افزایش داشته است. در همین بازه زمانی، ۲۴,۲۳۸ نفر نیز بر اثر حوادث کاری مصدوم شده‌اند. همچنین در این گزارش، سقوط از بلندی با ثبت ۹۳۱ مورد به عنوان اصلی‌ترین علت مرگ کارگران در محیط کار معرفی شده و استان تهران با ثبت ۳۶۵ مورد بیشترین میزان تلفات را به خود اختصاص داده است. اصابت اجسام سخت، آتش‌سوزی، حوادث معادن، تصادفات و برق‌گرفتگی نیز سهم قابل توجهی از تلفات را به خود اختصاص داده‌اند. البته ابعاد واقعی مرگ خاموش کارگران در محیط‌های کار فراتر از این آمارها است.

بر اساس اعلام علیرضا رئیسی، معاون وقت وزیر بهداشت رژیم اسلامی در اردیبهشت ۱۴۰۴، سالانه حدود ۱۰ هزار کارگر در ایران بر اثر حوادث و شرایط ناشی از کار جان خود را از دست می‌دهند. این آمار تکان‌دهنده شامل بیش از ۸۰۰ مرگ در ماه و حدود ۲۷ کشته در روز است. آمار ارائه شده توسط وزارت بهداشت شکافی ۵ برابری با آمارهای رسمی سازمان پزشکی قانونی دارد که عموماً تلفات جانی در کارگاه‌های رسمی و کارگران بیمه‌شده را ثبت می‌کنند. دلیل اصلی این تفاوت فاحش، فعالیت بخش بزرگی از نیروهای کار به‌ویژه کارگران ساختمانی و معادن در کارگاه‌های غیررسمی و بدون پوشش بیمه‌ای است که مرگ آن‌ها در آمارهای دولتی لحاظ نمی‌شود. چنین شکافی را نمی‌توان صرفاً به تفاوت در شیوه ثبت اطلاعات نسبت داد؛ این اختلاف بیانگر حذف نظام‌مند بخش بزرگی از طبقه کارگر از نظام آماری رسمی است. این حذف آماری بخشی از سازوکار بازتولید مناسبات سرمایه‌دارانه است. کارگرانی که در بخش غیررسمی، پروژه‌ای یا فاقد بیمه مشغول کارند، نه فقط از ابتدایی‌ترین استانداردهای ایمنی محروم‌اند، بلکه مرگ و جراحت آنان نیز اغلب در آمارهای رسمی انعکاس نمی‌یابد. سرمایه تنها به استثمار نیروی کار در فرایند تولید بسنده نمی‌کند؛ هزینه‌های انسانی این استثمار را نیز تا حد امکان از حوزه رؤیت عمومی خارج می‌سازد. به همین دلیل، کارگران ساختمان، معادن، کشاورزی و دیگر بخش‌های غیررسمی، بیش از همه در معرض این نامرئی‌سازی قرار دارند.

کوبا زیر فشار محاصره اقتصادی و تهدیدات نظامی امپریالیسم آمریکا

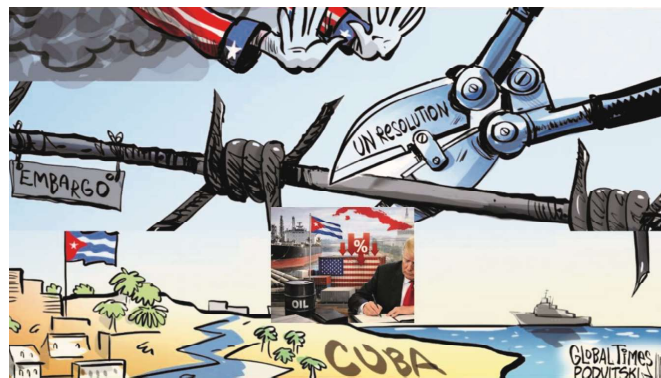
اما همین عبارت از زبان یک قدرت امپریالیستی معنایی دوگانه دارد، صلح و مسالمت-ی که از بیرون دیکته می‌شود معنایی جز تسلیم سیاسی ندارد. او از یک سو گزینه حمله را باز می‌گذارد و از سوی دیگر، با زبان «مذاکره» و «گذار مسالمت‌آمیز»، تلاش می‌کند مداخله را معقول و قابل قبول جلوه دهد. این همان چهره کلاسیک دیپلماسی امپریالیستی یعنی چماق در دست و لبخند بر لب است. در مقابل، دیاز-کانل رئیس جمهور کوبا هشدار داد هرگونه حمله آمریکا با مقاومت روبه‌رو خواهد شد و هاوانا از خود دفاع خواهد کرد. اما همزمان با تشدید فشارهای آمریکا، مجلس کوبا در ۱۸ ژوئن ۲۰۲۶ بسته‌ای گسترده از اصلاحات اقتصادی بازارمحور را تصویب کرد. اصلاحاتی که اجازه تاسیس و فعالیت بانک‌های خصوصی و ورود سرمایه خارجی و سرمایه گذاری در بسیاری حوزه‌ها بر مبنای الگوی اقتصاد بازار آزاد را در بر می‌گیرد. این اصلاحات زیر

فشار تنگنای اقتصادی، به ترکیبی از بیم و امید و بدگمانی را در میان مردم کوبا دامن زده است. طبقه کارگر و اکثریت مردم کوبا به تجربه دریافته‌اند که تحت حاکمیت یک مناسبات سرمایه‌داری متمرکز دولتی و یک ساختار بشدت بوروکراتیک و مبتنی بر نظام تک حزبی، این نوع اصلاحات قبل از اینکه منافع توده‌های کارگر و زحمتکش را مد نظر قرار دهد، منافع اقشاری از طبقه حاکم و بروکراسی دولتی را تأمین می‌کند. آنچه دولت و ساختار حاکم، آن را سوسیالیسم در کوبا معرفی می‌کند در واقع کنترل دولتی فاصله بین فقر و ثروت و برخورداری مردم از حداقل‌هایی از خدمات اجتماعی برای زنده ماندن است و طبقه کارگر و توده‌های مردم زحمتکش نقشی در کنترل تولید و توزیع و در اداره و مدیریت جامعه و برنامه‌ریزی‌های کلان اقتصادی و سیاسی ندارند.

طبقه کارگر و مردم امروز کوبا در حالی تحت حاکمیت مناسبات موجود، بیش از شش دهه محاصره اقتصادی و پیامدهای جنگ سرد زیر فشار فقر و فلاکت اقتصادی و محرومیت قرار گرفته‌اند، که نسل‌های پیشین بعد از سرنگونی دیکتاتوری باتیستا در سال ۱۹۵۹ علیرغم محاصره اقتصادی این کشور از جانب آمریکا و متحدین آن در سراسر جهان، سیستم تأمین اجتماعی پیشرفته در زمینه دسترسی به آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و مسکن در این کشور را به اجرا در آوردند. نظام بهداشت و دکتر و درمان در کوبا علیرغم محدودیت‌ها با استاندارد مناسب با پیشرفته‌ترین‌ها در

پایگاه راست افراطی جنبش ماگا در داخل آمریکا پیام می‌دهد که به وعده‌های انتخاباتی خود پایبند است. ترامپ دیوانه‌وار و با تهدید از انتقال قدرت سیاسی در کوبا سخن می‌گوید و برای دستیابی به این هدف تنگ‌تر کردن حلقه محاصره و جنگ اقتصادی را با تهدیدات نظامی توأم کرده است.

دولت ترامپ با بلوکه کردن واردات نفت به کوبا و تنگ‌تر کردن حلقه محاصره اقتصادی این کشور را با بحرانی همه جانبه و بی سابقه روبرو کرده است. بنا به اعلام دفتر حقوق بشر سازمان ملل بلوکه کردن واردات نفت به کوبا باعث کمبود شدید سوخت شده و زنجیره تأمین غذا، حمل و نقل، سیستم آبرسانی، برق رسانی و بیمارستان‌ها را مورد تهدید قرار داده است. کاخ سفید اعلام کرده که این اقدامات و در واقع جنگ اقتصادی و نسل‌کشی خاموش «با هدف حفاظت از امنیت ملی و منافع خارجی آمریکا اتخاذ شده است». آخرین گزارش‌ها نشان می‌دهد کوبا در نیمه اول سال ۲۰۲۶ با کمبود شدید و فاجعه‌بار غذا، سوخت و دارو، خاموشی‌های گسترده و رکود صنعت گردشگری روبه‌رو شده است. این وضعیت، نتیجه مستقیم تلاقی فشار محاصره اقتصادی دولت آمریکا و محدودیت‌های درونی یک اقتصاد محاصره‌شده است که میدان مانور آن، تحت فشار سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته است. هنگامی که محاصره اقتصادی به فرسایش و نابودی زندگی روزمره می‌انجامد، سیاست امپریالیستی می‌کوشد نارضایتی اجتماعی را به‌عنوان ابزار بی‌ثبات‌سازی



سیاسی در راستای اهداف خود به کار گیرد.

در ۴ ژوئن ۲۰۲۶، ایالات متحده تحریم‌هایی را علیه میگل دیاز-کانل، رئیس جمهوری کوبا، و برخی افراد و نهادهای وابسته به او اعمال کرد. این تحریم‌ها نشان می‌دهد که دولت آمریکا، عملاً وارد معادلات سیاسی داخلی کوبا شده است. ترامپ گفته است ترجیح می‌دهد انتقال قدرت در کوبا «مسالمت‌آمیز» باشد،

یک روز بعد از عملیات واحدهای ویژه ارتش آمریکا در ونزویلا و ربودن مادورا، ترامپ طی سخنانی اعلام کرد که کوبا نیز در دسر است و بهتر است تا دیر نشده با او معامله کند. اخیراً در ۱۹ ژوئن ۲۰۲۶، دونالد ترامپ، در گفت‌وگو با وبگاه خبری آکسیوس در آمریکا هشدار داد که اجرای عملیات نظامی برق‌آسا علیه کوبا، مشابه سناریوی ونزویلا، همچنان گزینه‌ای محتمل است و از رویکرد خود برای گسترش میلیتاریسم در قاره آمریکا طی دومین دوره ریاست جمهوری‌اش سخن گفت. این اظهارات در ادامه تحریم‌های جدید آمریکا علیه شرکت نفت دولتی کوبا و فرمان اعمال تعرفه‌های سنگین بر کالاهای کشورهای تأمین‌کننده نفت کوبا مطرح شده است. تحریم‌هایی که محاصره اقتصادی کوبا در سال ۲۰۲۶ را تشدید کرده است. کوبا به عنوان کانونی ناسازگار با نظم مورد نظر سرمایه داری امپریالیستی آمریکا در منطقه کارائیب دیده می‌شود؛ کانونی که دولت نفوذاشیست ترامپ می‌خواهد با تنگ‌تر کردن حلقه محاصره اقتصادی، جنگ روانی و تهدیدات نظامی که زندگی و کار و معیشت روزمره میلیون‌ها انسان را تحت فشار قرار داده است، آن را در راستای منافع امپریالیستی خود به تسلیم بکشانند.

در رویکرد امپریالیسم آمریکا، منطقه کارائیب و آمریکای لاتین همیشه «حیات خلوت» تلقی شده‌اند؛ جغرافیایی که باید در آن دولت‌های ناسازگار و مستقل رام شوند یا اینکه تنبیه گردند و فروپاشند. ترامپ با ارجاع به الگوی ونزویلا و اشاره به «آسان‌تر

بودن» اقدام علیه کوبا از نظر لجستیکی، زبان عریان همان سیاست را به کار می‌برد. ترکیب محاصره اقتصادی و تشدید تحریم‌ها، تهدیدات نظامی و در نهایت آمادگی برای عملیات جنگی اجزای مختلف سیاست امپریالیستی دولت آمریکا را شکل می‌دهند. این‌جا

مسئله فقط کوبا نیست. مسئله آن است که دولت آمریکا می‌خواهد نشان دهد هر دولتی در نیم‌کره غربی که از مدار نظم امپریالیستی مورد نظر آمریکا خارج شود، با مجازات چندلایه روبه‌رو خواهد شد. ترامپ از این تهدیدها هم برای بازآرایی و بازسازی هژمونی رو به افول آمریکا در عرصه بین‌المللی بهره می‌گیرد و به دولت‌های منطقه هشدار می‌دهد که هزینه استقلال سیاسی بالا خواهد بود هم به

اطلاعیه دفتر روابط بین الملل حزب کمونیست ایران در محکومیت تشدید محاصره امپریالیستی و تهدیدهای آمریکا علیه کوبا

بار دیگر دولت ایالات متحده آمریکا سیاست دیرینه محاصره، فشار اقتصادی و تهدید نظامی علیه مردم کوبا را تشدید کرده است. اعمال تحریم‌های جدید علیه شرکت نفت دولتی کوبا (CUPET)، هم‌زمان با تداوم فشارهای اقتصادی و سیاسی علیه دولت این کشور، حلقه دیگری از زنجیره طولانی دشمنی امپریالیسم آمریکا با مردم کوبا و حق آنان برای تعیین سرنوشت خویش است.

تحریم‌های جدید که مستقیماً بخش انرژی و واردات سوخت کوبا را هدف قرار داده‌اند، در شرایطی اعمال می‌شوند که مردم این کشور با کمبود سوخت، بحران انرژی، خاموشی‌های گسترده و دشواری‌های معیشتی روبه‌رو هستند. هدف این اقدامات نه «دفاع از دموکراسی» و نه «حقوق بشر»، بلکه تشدید فشار بر زندگی روزمره مردم و وادار کردن جامعه کوبا به تسلیم در برابر منافع سرمایه‌داری جهانی و سلطه امپریالیسم آمریکاست. تجربه دهه‌های گذشته نشان داده است که محاصره اقتصادی یکی از ابزارهای اصلی جنگ امپریالیستی علیه ملت‌هایی است که حاضر به تبعیت از نظم مورد نظر قدرت‌های بزرگ نیستند. هنگامی که مسیر دسترسی یک کشور به انرژی، مبادلات مالی و نیازهای اساسی مسدود می‌شود، بحران اقتصادی به‌طور مصنوعی تعمیق می‌یابد و سپس همان بحران به‌عنوان نشانه‌ای از «شکست» آن کشور تبلیغ می‌شود. آنچه امروز مردم کوبا با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند، تا حد زیادی محصول همین سیاست جنایتکارانه و ضدانسانی است.

در کنار محاصره اقتصادی، تهدید نظامی نیز همچنان به‌عنوان ابزاری برای ارعاب و فشار سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اظهارات اخیر دونالد ترامپ درباره احتمال اقدام علیه کوبا، حتی اگر هنوز به یک تصمیم عملی برای جنگ تبدیل نشده باشد، بیانگر تداوم سیاست مداخله‌جویانه و زورگویانه‌ای است که دهه‌هاست بر روابط آمریکا با کشورهای آمریکای لاتین حاکم بوده است. هدف از این تهدیدها روشن است: ایجاد هراس، حفظ فشار دائمی و باز نگه داشتن گزینه مداخله برای تحمیل اراده واشنگتن بر مردم کوبا.

دفتر روابط بین الملل حزب کمونیست ایران این سیاست‌ها را بخشی از تهاجم گسترده‌تر امپریالیسم جهانی علیه ملت‌های تحت ستم، طبقه کارگر و جنبش‌های رهایی‌بخش می‌داند. ما تحریم اقتصادی، محاصره، تهدید نظامی و هرگونه دخالت خارجی در امور کوبا را قاطعانه محکوم می‌کنیم و از حق مردم این کشور برای تعیین آزادانه سرنوشت خود دفاع می‌نماییم.

در عین حال، دفاع از کوبا به معنای چشم‌پوشی از روندهایی نیست که می‌توانند دستاوردهای تاریخی مبارزات مردم این کشور را تضعیف کنند. فشار امپریالیستی واقعی انکارناپذیر است، اما پاسخ به این فشار نباید به گسترش مناسبات بازار، تقویت سرمایه خصوصی، خصوصی‌سازی و بازتولید نابرابری‌های طبقاتی بینجامد. تجربه تاریخی نشان داده است که عقب‌نشینی‌های اقتصادی اگر به یک جهت‌گیری پایدار تبدیل شوند، می‌توانند راه را برای فرسایش تدریجی دستاوردهای اجتماعی و سوسیالیستی هموار سازند.

از همین رو، نقد سیاست‌های اقتصادی دولت کوبا باید از موضعی سوسیالیستی و ضدسرمایه‌داری صورت گیرد، نه از موضع نیروهایی که در خدمت توجیه محاصره و مداخلات امپریالیستی قرار دارند. مبارزه علیه محاصره آمریکا و مبارزه برای تعمیق دستاوردهای سوسیالیستی، دو عرصه جدایی‌ناپذیر از یک مبارزه واحد هستند.

دفتر روابط بین الملل حزب کمونیست ایران از همه احزاب کمونیست و کارگری، سازمان‌های مترقی، اتحادیه‌های کارگری، جنبش‌های ضدجنگ و نیروهای آزادی‌خواه می‌خواهد که در برابر تشدید محاصره کوبا، تهدیدهای نظامی آمریکا و هرگونه تلاش برای تحمیل تسلیم سیاسی به مردم این کشور موضعی روشن و فعال اتخاذ کنند. همبستگی با کوبا، همبستگی با حق ملت‌ها برای استقلال، آزادی و تعیین سرنوشت خویش است. دفاع از کوبا، دفاع از حق کارگران و زحمتکشان برای مقاومت در برابر سلطه امپریالیسم و ساختن آینده‌ای فارغ از استثمار و ستم طبقاتی است.

→ سطح جهان برابری می‌کرد. نرخ مرگ و میر کودکان را به پایین ترین نرخ مرگ و میر در جهان رساندند. در این کشور بیسواد را ریشه کن کردند و این امکان را فراهم آوردند تا شهروندان به تحصیلات رایگان و به امکان تحصیلات عالی دسترسی پیدا کنند. اگر آمریکا به سازمانده و طراح کودتا و به خاک و خون کشیدن هر جنبش و ندای آزادیخواهانه در کشورهای آمریکای لاتین شهرت پیدا کرد، اما کوبای محاصره شده با امکانات محدودش به دیگر کشورهای آمریکا لاتین خدمات پزشکی صادر می‌کرد.

طبقه کارگر و انسانهای آزادیخواه و برابری طلب در کوبا با تکیه بر این پیشینه تاریخی می‌توانند به ستون فقرات یک جنبش توده‌ای برای به چالش کشیدن ساختار سیاسی و طبقاتی حاکم و علیه محاصره اقتصادی و تهدیدات جنگی دولت آمریکا تبدیل شوند. بدون پافشاری بر سازمان‌یابی طبقاتی و قدرت‌گیری مستقل توده‌های کارگر و زحمتکش و مشارکت مستقیم آنها در کنترل تولید و توزیع و اداره و مدیریت جامعه هیچ رهایی‌پاداری امکان‌پذیر نیست. طبقه کارگر و مردم آزادیخواه کوبا فقط با سازمانیابی صفوف خود می‌توانند این بحران را به فرصتی برای پیشروی و غلبه بر این بحران‌ها تبدیل کنند. نباید گذاشت آینده این جزیره زیر سایه فشار محاصره اقتصادی و تهدیدات جنگی دولت آمریکا و بند و بست‌های تحمیلی از بالا تعیین شود. سازمانیابی جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان و مردم آزادیخواه کوبا و نقش آفرینی کمونیست‌های انقلابی می‌تواند این مسیر را تغییر دهد.

طبقه کارگر و مردم کوبا برای رهایی از پیامدهای ویرانگر محاصره اقتصادی و تهدیدات جنگی و خطر مداخله نظامی دولت آمریکا بیش از هر زمانی به همبستگی بین‌المللی نیاز دارند. جنبش همبستگی جهانی با مردم کوبا و علیه تهدیدات نظامی و مداخله آمریکا، و برای پایان دادن به محاصره اقتصادی می‌تواند موازنه قدرت را تغییر دهد و دولت آمریکا را تحت فشار بین‌المللی قرار دهد.

ضرورت وحدت فعالین رادیکال و سوسیالیست جنبش کارگری حول راهبرد سوسیالیستی

کارگران و زحمتکشان و مردم ستمدیده ایران را نشان دادند. در حالی که بمباران زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی، کشتار کودکان و مردم بی دفاع، گسترش بیکاری، تورم افسار گسیخته و تشدید فقر و ناامنی جامعه را به آستانه فروپاشی کشانده بود، این بخش از اپوزیسیون همچنان بر طبل ادامه جنگ می‌کوبیدند، تا بلکه از طریق حملات آمریکا و اسرائیل جمهوری اسلامی را براندازند و با تسخیر و تقسیم قدرت از بالای سر مردم، استبداد سرمایه‌داری غیر دینی را جایگزین استبداد دینی کنند. از اینرو یکی از وظایف محوری فعالین سوسیالیست بیرون آوردن مردم از زیر نفوذ استراتژی و سیاست‌های این بخش از نیروهای اپوزیسیون بورژوازی است. همزمان باید ماهیت ارتجاعی مواضع و عملکرد نیروهای چپ محور مقاومتی که راهبرد بازدارندگی و جنگ افروزی جمهوری اسلامی را بخشی از مقاومت در برابر سلطه سرمایه و امپریالیسم معرفی می‌کنند بر ملا کرد. چپ محور مقاومتی با دفاع از کارنامه جنایت‌بار رژیم جمهوری اسلامی در داخل ایران و در حمایت و تجهیز گروه‌های تروریست اسلامی موسوم به محور مقاومت در واقع پیوند عمیق خود را با ناسیونالیسم و عظمت‌طلبی تحقیر شده سپاه پاسداران و در همانحال ضدیت خود را با جنبش آزادیخواهی در ایران نشان داده است. باید آگاهی به ماهیت واقعی مواضع و سیاست‌های این دوستان دروغین مردم را به بخشی از حافظه عمومی و به بخشی از آگاهی کارگران و زحمتکشان تبدیل کرد.

یک رکن دیگر از پایه‌های اصلی استراتژی، سوسیالیست‌های جنبش کارگری را ملزم می‌کند که برای سازمانیابی کارگران و در مرحله اول رهبران، فعالین و پیشروان رادیکال جنبش کارگری در حزب سیاسی طبقاتی و کمونیستی خودشان نقشه داشته باشند. چون طبقه کارگر برای دفاع از منافع خاص طبقاتی خود در عرصه‌های مختلف مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظری و برای حضور مستقل در میدان جدال‌ها و کشمکش‌های سیاسی و طبقاتی و برای سازماندهی انقلاب کارگری به حزب سیاسی کمونیستی خودش نیاز دارد.

جنبش کارگری با پیشروی در این زمینه‌ها است که می‌تواند جنبش‌های پیشرو اجتماعی مانند جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش انقلابی کردستان و جنبش علیه اعدام، جنبش دادخواهی و ... را با خود همراه کند و به ستون فقرات اعتصابات عمومی سیاسی و سازماندهی قیام جهت به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و نظام طبقاتی حاکم تبدیل گردد.



راه سراسری شدن اعتصابات و اعتراضات کارگران در مجتمع‌های صنعتی، مراکز تولیدی و خدماتی بحساب می‌آید، ایجاد نهادی متشکل از نمایندگان تشکل‌ها و نهادهای ریشه‌دار و مستقل کارگری و رهبران و فعالینی که در کانون‌های داغ مبارزه کارگران حضور دارند و از روابط زنده و ارگانیکی با کارگران برخوردار هستند، تا حدودی می‌تواند این خلاء را پر کند. ایجاد چنین نهادی می‌تواند نقش خود را جهت به هم پیوند زدن و سراسری کردن اعتصابات و اعتراضات کارگری ایفا نماید.

برای سوسیالیست‌های جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی تعیین دقیق شعارهای تاکتیکی و استراتژیک از اهمیت تعیین کننده‌ای برخوردار است. چون توده کارگران و فرودستان جامعه حول شعارهایی که نیازهای واقعی و فوری آنها را بیان میکند بسیج می‌شوند. تعیین شعارهایی که ریشه در اعماق جامعه دارد می‌تواند پیوند سوسیالیست‌ها با جامعه را عمیق‌تر کند. برای نمونه شعار نان، کار، آزادی که از دل خیزش فرودستان جامعه بیرون آمده و جنبش‌های پیشرو اجتماعی را به هم پیوند می‌زند، می‌تواند یکی از این شعارهای تاکتیکی باشد. یا شعارهایی نظیر زندانی سیاسی آزاد باید گردد، مجازات اعدام لغو باید گردد، آن شعارهای تاکتیکی هستند که توده‌گیر شدن آنها می‌تواند نقش موثری در عقب نشاندن دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی داشته باشند. یا تاکید بر خواسته‌هایی مانند بهداشت و درمان رایگان، آموزش رایگان، بیمه بیکاری لازم است در شعارهای تاکتیکی بازتاب پیدا کنند. در دل فقر و فلاکتی که حکومت اسلامی سرمایه‌داران به اکثریت مردم ایران تحمیل کرده این خواسته‌ها از مقبولیت اجتماعی برخوردارند. همچنین شعارهای استراتژیک آزادی، برابری، اداره شورایی یا نان، کار، آزادی، اداره شورایی، شعارهایی هستند در همانحال که اهداف انقلابی و مبارزه برای سوسیالیسم را با عمل سیاسی روزمره پیوند می‌زنند، و تصویری از چگونگی اداره جامعه در دوره بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی ارائه می‌دهند، مرز قاطعی نیز با نیروهای اپوزیسیون بورژوازی که خواهان دست به دست شدن قدرت سیاسی از بالای سر مردم هستند را ترسیم می‌کنند.

جنگ چهل روزه همه احزاب و نیروهای سیاسی اپوزیسیون را به محک تجربه زد. سلطنت طلبان فاشیست، سازمان مجاهدین خلق، برخی از جریان‌های جمهوری خواه، احزاب ناسیونالیست در کردستان که برای حمله آمریکا و اسرائیل لحظه شماری می‌کردند بار دیگر بی‌ربطی خود به منافع

کی از ارکان اصلی استراتژی سوسیالیستی که فعالین سوسیالیست جنبش کارگری لازم است حول آن متحد شوند دامن زدن به اعتصابات و اعتراضات حول خواست‌های عاجل کارگران است. این اصل راهبردی از چند نظر اهمیت دارد: اعتصابات و اعتراضات کارگری مهمترین سنگربندی طبقه کارگر در برابر تعرض دولت و سرمایه داران به کار و زندگی و معیشت کارگران است. اعتصابات و اعتراضات کارگران موثرترین مکانیسم سازمانیابی هستند، تشکل‌های کارگری در خلاء ایجاد نمی‌شوند، در جریان اعتراض و اعتصاب است که کارگران در ابعاد توده‌ای به ضرورت سازمانیابی پی می‌برند. سوسیالیست‌ها با دامن زدن و حضور فعال در این جنبش‌های اعتراضی در عمل نشان می‌دهند که نه تنها نسبت به آینده طبقه کارگر، بلکه نسبت به وضعیت کار و زندگی و معیشت روزانه کارگران هم خود را دلسوز و مسئول می‌دانند و برایشان مهم است که نانی به سفره خانواده‌های کارگری اضافه کنند. سوسیالیست‌ها و رادیکال‌های جنبش کارگری بر متن این اعتراضات است که می‌توانند این آگاهی را به میان کارگران ببرند که برای پایان دادن به فقر و فلاکت اقتصادی و بی حقوقی‌های سیاسی و اجتماعی موجود و برای دستیابی به آزادی و رفاه نه فقط علیه رژیم جمهوری اسلامی، بلکه باید علیه مناسبات سرمایه داری حاکم نیز قیام کنند.

یکی دیگر از پایه‌های اصلی استراتژی سوسیالیستی ارتقای سازمانیابی طبقه کارگر و ایجاد تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی کارگران بر متن مبارزات جاری است. در این زمینه قبل از هر چیز لازم است دستاوردهای تاکنونی جنبش کارگری را به رسمیت شناخت. کمیته‌های کارخانه، کمیته‌های اعتصاب، مجامع عمومی، تشکل‌های معلمان، بازنشستگان، پرستاران و رانندگان کامیون ... که جوانه‌های شوراهای کارگری و سندیکاها و دیگر تشکل‌های توده‌ای کارگران هستند، محصول همین روند مبارزات تاکنونی بوده‌اند. سوسیالیست‌های جنبش کارگری با تکیه بر تجارب تاکنونی و با توجه به وجود کادرهای با تجربه در این زمینه لازم است برای ایجاد تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی کارگران در بخش‌های مختلف پروژه داشته باشند تا با بهبود توازن قوا به سود طبقه کارگر، به بار بنشینند.

یک پایه دیگر استراتژی سوسیالیستی در شرایط کنونی تلاش برای سراسری کردن اعتصابات کارگری است. در شرایط کنونی که فقدان تشکل‌های توده‌ای و طبقاتی سراسری کارگران مانعی بر سر

۱۸ تیر یادآور جنبش پر شکوه دانشجویان



زحمتکشان و جنبش های پیشرو اجتماعی ندارند. در روزهای ۱۸ تا ۲۳ تیرماه ۷۸، مردم با شعارهای روشن ضد دیکتاتوری خود، خواست نفی این رژیم را در ابعادی توده ای بیان کردند. اما این مبارزات سازمان یافته نبود و فاقد رهبری بود. مردم به جان آمده آنچه را که نمی خواستند فریاد می زدند، اما هنوز آنچه را که می خواستند، به روشنی بیان نمی کردند. مبارزات عظیم و شجاعانه روزهای ۱۸ تا ۲۳ تیرماه سال ۱۳۸۷ بدون سازمان و رهبری و بدون افق سیاسی روشن، آماج حملات سازمان یافته رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفت و در آن مقطع سرکوب شد. اما این نبرد در اشکال متعدد دیگر و در صحنه های مختلف سیاسی و اجتماعی تا هم اکنون ادامه یافته است. این نبرد اگر چه طی این مدت فراز و نشیب هایی را طی کرده و از گذشته خود درس های ارزنده ای گرفته است، اما هنوز از کمبودهایی که به سرکوب مبارزات تیرماه ۷۸ منجر شد رنج می برد و آینده آن در گرو رفع این کمبودها است.

خیزش های سراسری نه سال اخیر و شعارها، خواسته ها و مطالباتی که در جریان این خیزش ها مطرح شدند نشان دادند که جنبش دانشجویی به عنوان یکی از ستون های جنبش آزادیخواهانه ایران، ضروری است مطالبات دموکراتیک مطرح در جنبش های اعتراضی را به پیگیرترین و رادیکال ترین شکل نمایندگی کند و مورد حمایت قرار دهد. بخش رادیکال و سوسیالیست جنبش دانشجویی در مقابل جریان های رنگارنگ اپوزیسیون بورژوازی که می خواهند این جنبش را به انحراف بکشاند، فقط با طرح این مطالبات از زاویه منافع طبقه کارگر و جنبش رهانی زن و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی است که می تواند این رسالت را به انجام برساند و با جنبش کارگری و دیگر جنبش های رادیکال اجتماعی پیوندهای عمیق تری برقرار کند. پیشروی جنبش آزادیخواهانه مردم ایران در گرو حضور جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و پیوند این جنبش با جنبش رهانی زن، جنبش دانشجویی، جنبش انقلابی کردستان و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی با چشم انداز سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی و پایان دادن به حکومت سرمایه داران است. این آن درسی است که از تجربه تیرماه ۱۳۷۸ و خیزش های انقلابی در سالهای اخیر باید آموخت.

بگیرند. آنها درهای اطاق ها را با تبر شکستند و دانشجویان را به قصد کشت مورد ضرب و شتم قرار دادند، تعدادی از دانشجویان را با شعارهای "یا حسین" و "یا زهرا"، از طبقات بالای ساختمان کوی دانشگاه به پائین پرتاب کردند، وسایل خوابگاه را در هم شکستند و اموالشان را غارت کردند و جان عده ای را هم گرفتند. در نتیجه این یورش وحشیانه رژیم به کوی دانشگاه در سال ۱۳۷۸، حداقل سه نفر به نام های "عزت الله ابراهیم نژاد"، "فرشته علیزاده" و "تامی حامی فر" جان خود را از دست دادند. در این ماجرا یکی از دانشجویان چشم خود را از دست داد و دست و پای عده ای شکسته شد.

خبر یورش شبانه نیروهای امنیتی و انتظامی رژیم به سرعت در همه جا پیچید. روز جمعه ۱۸ تیرماه، دانشجویان دانشگاه های تهران و شهرستان ها در اعتراض به این جنایات به خیابان ها ریختند و همه جا با حمایت گسترده مردم روبرو گردیدند. تظاهرات و جنگ و گریز خیابانی تا روز ۲۳ تیرماه ادامه یافت. طی این روزها هلیکوپترها بالای سر معترضان به پرواز در می آمدند و شهر تهران سیمای روزهای قیام به خود گرفته بود. این روز، به نام روز تهاجم وحشیانه جمهوری اسلامی و روز مبارزه و مقاومت دانشجوی و همراهی و همزمی توده مردم در تاریخ مبارزات جنبش دانشجویی ثبت شده است. از آن پس هر سال این روز به یاد دانشجویان جانباخته و به یاد همزمی و همراهی توده های مردم با دانشجویان مبارز، گرامی داشته می شود. ۱۸ تیر به دانشجویان ایران که عمدتاً از فرزندان کارگران و زحمتکشان و قشرهای تهیدست جامعه هستند، یادآور می شود که در برابر رژیم دیکتاتوری که آزادی و نان آنان را گرو گرفته، حرمت و هویت شان را با حجاب و تفکیک جنسیتی در محیط آموزشی زیرپا نهاده، شادی و نشاط شان را ممنوع کرده و درهای زندان را به روی آنان گشوده، برای هر مطالبه صنفی و سیاسی خود، چاره ای جز مبارزه و گره زدن مبارزات خود به مبارزات توده کارگران و

روز ۱۸ تیر، سالگرد یک رویداد تاریخی در جنبش دانشجویی ایران است. ۲۷ سال پیش در روز ۱۸ تیر و روزهای متعاقب آن تا ۲۳ تیر، دانشجویان مبارز و معترض در خیابان های اطراف دانشگاه به حرکت در آمدند و نفرت و انزجار خود را از جمهوری اسلامی به نمایش گذاشتند. روز ۱۶ تیرماه ۱۳۷۸، مجلس شورای اسلامی کلیات طرح اصلاح قانونی را تصویب نمود که بر اساس آن، محدودیت های بسیار گسترده تری به مطبوعات تحمیل می شد. "روزنامه سلام" با انتشار سندی از "سعید امامی" معاون وقت وزارت اطلاعات به عنوان تهیه کننده پیش نویس این قانون نام برد. سعید امامی بانی و مجری قتل های زنجیره ای بود که طی آن "محمد جعفر پوینده، محمد مختاری، پروانه اسکندری، داریوش فروهر، پیروز دوانی" و بیش از ۷۰ نفر دیگر کشته شدند. سعید امامی را قبلاً برای سرپوش گذاشتن بر فجایعی که به دستور سران رژیم و به دست وزارت اطلاعات در جریان قتل های زنجیره ای مرتکب شده بود در زندان کشته بودند. تنها یک روز بعد از تصویب این قانون ضد مطبوعاتی، روز ۱۷ تیرماه با حکم دادستانی، روزنامه سلام توقیف شد. این اقدام رژیم دانشجویان را به اعتراض به توقیف روزنامه سلام برانگیخت و همان شب تعدادی از دانشجویان ساکن کوی دانشگاه تهران در خیابان کارگر شمالی، گرد هم آمدند و خواستار رفع توقیف از این روزنامه و عدم تصویب "طرح اصلاح قانون مطبوعات" در مجلس شدند. ادامه اعتراض از محوطه کوی دانشگاه به خیابان کشیده شد. رژیم جمهوری اسلامی در واکنش به این اعتراضات، نیروی سرکوبش را به جان مردم تظاهرکننده انداخت و تلاش کرد تا جنبش دانشجویان را در هم شکند. اما از آنجایی که نیروهای سرکوبگر قادر نگشتند به سرعت دانشجویان و مردم همراه آنان را عقب بنشانند، یورش شبانه به کوی دانشگاه را در دستور گذاشتند.

سحرگاه روز جمعه ۱۸ تیرماه نیروهای حزب الهی، پاسدار و لباس شخصی به ساختمان های کوی دانشگاه تهران یورش بردند. مهاجمان از انجام هیچ عمل شنیعی کوتاهی نکردند و همه توان خود را بکار گرفتند تا با یورش وحشیانه ای، خفتی را که در طول روز دیده بودند، تلافی نمایند و با ایجاد رعب و وحشت، از مردم و دانشجویان زهر چشم